

عن أنس رضي الله عنه، قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ رَجَبَ قَالَ:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ، وَبِلْغَنَا رَمَضَانَ»

حضرت انس بن مالک - رضی الله عنہ - رویات می کند کہ چون ماه رجب فرما می رسید رسول اکرم - صلی الله علیہ وسلم - می فرمودند:

خدایا برای ما در ماه رجب و شعبان برکت
قرار ده، و ما را به ماه رمضان برسان.

اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ، وَبِلْغَنَا رَمَضَانَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

(ن)

مجله داخلی و تجربی حوزه علمیه انوارالعلوم خیرآبادتایباد

مدیر مسئول: استاد مولانا غلام احمد علی بائی

سردیر: مولوی عبدالواحد علی بائی (momni)

با همکاری اساتید و طلاب حوزه علمیه انوارالعلوم خیرآباد

مطالب مجله را می توانید در سایت حوزه علمیه انوارالعلوم خیرآباد

(انواروب) به نشانی WWW.ANVARWEB.NET/FA مطالعه نمایید.

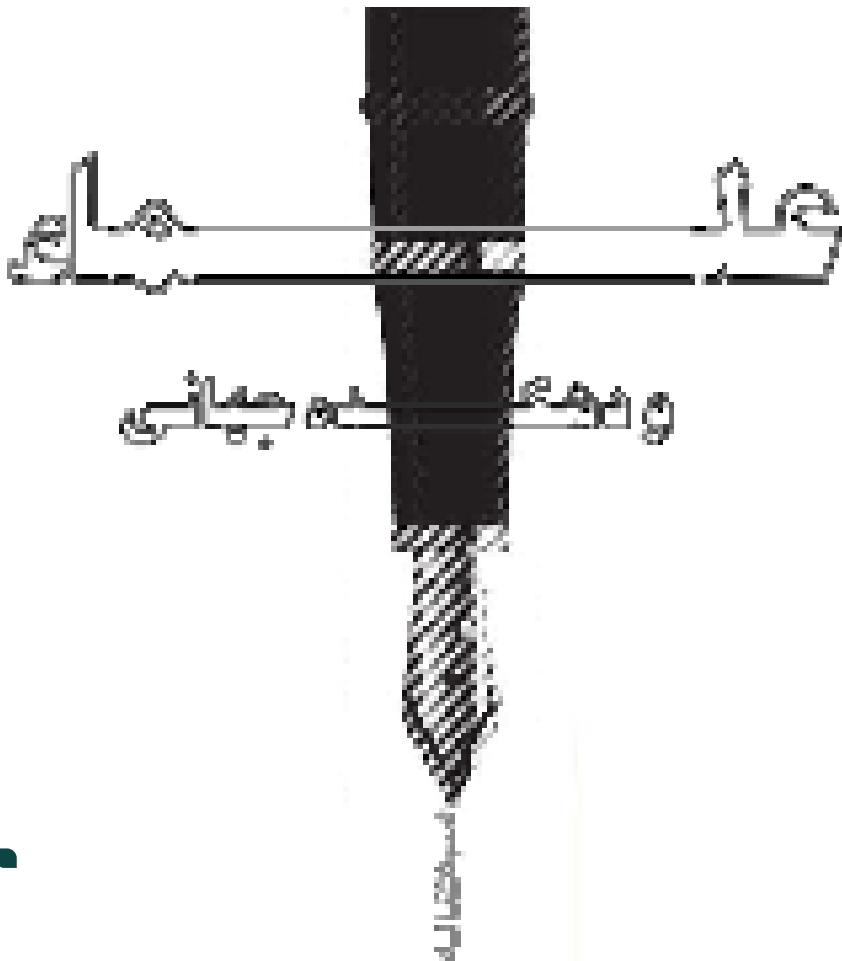
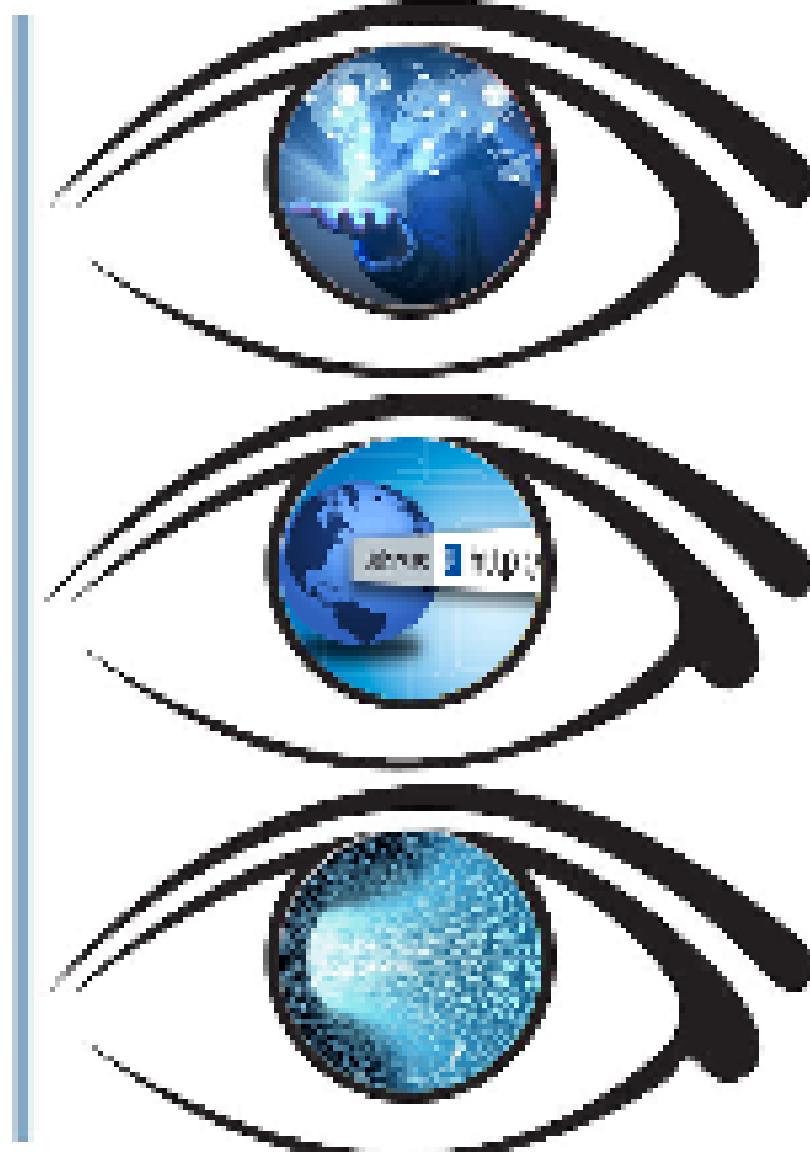


فهرست

- علماء و دهکده جهانی ۲ /
- هجرتی که تاریخ را دگرگون ساخت / عبدالقدیر تاجیکی ۴ /
- چرا قرآن کریم معجزه خاتم النبینین قرار گرفت؟ / نورمحمد خسروی ۸ /
- پاسخ به مسائل شرعی / دارالافتاء انوارالعلوم ۱۱ /
- خبران انوارالعلوم / منبع: انواروب ۱۱ /
- راه های مقابله با نفوذ شیطان / احمد علی یاری ۱۲ /
- نگاهی به زندگی، افکار و آثار ابوالحسن باخرزی / حسین سلیمان پور ۱۶ /
- مولانا محمدیوسف کاندهلوی (رح) از دیدگاه علامه ندوی (رح) / ترجمه: سیدشهاب الدین موسوی ۲۲ /
- ازدواج، گامی به سوی جامعه ایدآل / ابراهیم یوسف پور ۲۷ /
- بدگمانی و راه های درمان آن / عبدالباری رسولی ۳۱ /
- برداشت هایی از حدیث کفران عشیر / محمدظاهر فقهی ۳۴ /
- علامه ابوالحسن ندوی در یک نگاه / طالب: عبدالباسط حقدوست ۳۷ /
- تعزیه های تجملاتی / طالب: سلیمان سعادتی ۳۷ /
- ما را دزدیده اند بی آنکه بدانیم / طالب: عبدالرحمن توین ۳۷ /
- چگونه سفر خوبی داشته باشیم؟ / عصمت الله تیموری ۳۸ /

شاید روزی که استاد مرکز
مطالعات رسانه‌ای تورنتو
«مارشال مک‌لوهان» در دهه
شصت قرن بیستم میلادی
نظریه «دهکده جهانی» را در
توصیف آینده جهان، تحت
تأثیر وسائل ارتباط جمعی
به کار برد، خیلی‌ها آن را
 فقط یک تئوری و نگره
 می‌دانستند، تئوری‌ای که یا
 هرگز عملی نخواهد شد و یا
 اگر هم روزی قرار است عملی
 شود، آن روز بسیار دور است.
 اما این نظریه چنان زود به
 حقیقت پیوست که فرصت
 تحلیل و تفسیر به کسی نداد،
 بشر تا چشم گشود خود را در
 جهانی کوچکتر از دهکده و در
 دام شبکه تارعنکبوتی اینترنت
 یافت.

امروز دیگر قرن سعدی نیست
 تا «گوشم به راه تا که خبر
 می‌دهد ز دوست» باشد.
 دیگر کسی منتظر صاحب خبر
 نیست تا «از در، درآید و از خود
 بدشود». رادیو و تلویزیون که
 روزی غول خبر رسانی بودند،
 دیگر بازار چندان گرمی ندارند،
 اینترنت که آمد و با خود شبکه
 های اجتماعی را آورد، دنیا را،
 که یک دنیا وسعت داشت،
 کوچک کرد، کوچک و کوچکتر
 و اکنون اوضاع به گونه‌ای
 است که کوچکترین اتفاق در
 دورافتاده ترین نقطه زمین، در
 کسری از ثانیه در جهان پهانور
 مخابره می‌شود و تا نوبت به



اخبار ساعت چندِ فلان رسانه‌ی صوتی یا تصویری برسد، شما ده تحلیل در مورد آن خبر خوانده اید و در آرشیو ذهنتان ذخیره نموده اید.

با تفصیلی که گذشت می‌توان گفت: امروز دنیا تبدیل شده است به میدان کارزار عقیدتی، میدانی که در آن، همه مسلح به سلاح تکنولوژی اند. قانون جنگ این است که اگر نزنی، زده می‌شوند. اگر حمله نکنند، مجبور به دفاع می‌شوند، در دهکده جهانی باید مأثر باشی تا متأثر نگردی. و یقیناً اگر «اهلان» این میدان را خالی گزارند، «نا اهلان» عنان آن را در دست گرفته، جوانان نورسته را که ذهنshan کاملاً آماده بزر هر نوع روئیدنی است، در دام خود گرفتار کرده مغزه جامعه اسلامی را به یغماً می‌برند و روزی علماء از خواب برخواهند خواست که کاری جز افسوس و ندامت - که آنهم بی‌سود است - نخواهند داشت.

اما مسئولیت علماء که چشم بیدار جامعه اند در این دهکده جهانی چیست؟ اگر شخص عالم بپذیرد که در راه تحصیل علم قدم برداشته است، باید بقبولد که وارث انبیاء و امین خدا بر روی زمین است، چه آنکه رسول مهربانی - که درود خدا بر او و خاندان و یارانش باد - وی را به این مقام مفتخر نموده است «العلماءُ ورثةُ الأنبياءِ»، «العلماءُ أمناءُ اللهِ على خلقِه»

برای روش‌شن شدن وظیفه عالم، باید ابتدا نگاهی به برخی وظایف که خداوند بر عهده پیامبر نهاده است بیندازیم. یکم: تسلط و برتری دادن اسلام بر همه‌ی ادیان: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» اوست خدایی که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد. (توبه ۳۳)

وظیفه وارث پیامبر این است که با استفاده از همه امکانات موجود اعم از اینترنت، ماهواره، رادیو، تلویزیون، شبکه های اجتماعی و... بکوشد تا دین خداوند که همانا اسلام است را در عالم منتشر سازد و هیچ شهر، روسـتا و خانه‌ای پیدا نشود مگر آنکه ندای توحید به آن رسیده باشد. وارث پیامبر باید همواره این سخن پیامبر(صلی الله علیه و سلم) را به یاد آورد که به علی (رضی الله عنه) فرمود: فوالله لأن يهدي الله بك رجلا واحدا خير لك من حمر النعم. ارزش هدایت تنها یک نفر به اسلام، از شتران سرخ موي برتر است.

دوم: مژده‌رسانی و بیم‌دهنده گی: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم. (الاحزاب ۴۵)

وارث پیامبر باید زیبایی‌های اسلام را به عالم معرفی نماید، مردم را به آینده‌ای نیک بشارت داده از عاقبت عناد و سرپیچی از قوانین اسلام بیم دهد.

سوم: نشر قرآن و فرهنگ قرآنی: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِيَّنَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُبَيِّنُ لَهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد. (الجمعة ۲۷)

نشر قرآن و فرهنگ قرآنی از مهمترین وظایف وارث پیامبر است. قرآن، زیباترین منشور حیات و کتاب زندگی و بندگی است. بشر تنها و تنها با قرآن می‌تواند کشتی طوفان زده خود را از مهلكه رهانیده بر ساحل امن و آرامش رهنمون سازد. وارث پیامبر باید تمام جهد و تلاش خود را به کار بندد تا در این دهکده جهانی پیامها و مفاهیم این کتاب انسان ساز را به همنوعانش اعم از مسلمان و غیر مسلمان برساند. آموزش نظم، ترجمه و تفسیر کلام الهی وظیفه مهم و اساسی وارث پیامبر است. او باید به وسیله قرآن در پی ترکیه انسانها باشد.

کوتاه سخن آنکه هر چه دنیا کوچکتر می‌شود و ارتباطات کوتاه تر، وظیفه علماء سنگین تر و خطیرتر می‌گردد. وظیفه ای که کوچکترین کوتاهی در قبال آن خسارات و فجائی غیر قابل جبرانی به بار خواهد آورد.

هجرت

که تاریخ را دگرگون خات



عبدالقدار تاجیکی



عقبه‌ی اول

بر اثر تبلیغ این شش نفر، دین اسلام در شهر مدینه گسترش یافت.

یک سال بعد؛ یعنی سال دوازدهم بعثت، دوازده نفر از اهل مدینه، در محل عقبه با پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ملاقات نمودند و پیمان بستند که به خدا شریک نیاورند و دزدی نکنند و از زنا و تهمت دوری نمایند و کارهای نیک انجام دهند. این نخستین پیمان انصار بود که به پیمان عقبه‌ی اول مشهور گشت.



به شما برادرانی خوب و محل امنی عنایت کرده تا بتوانید در آنجا زندگی کنید.

مسلمانان گروه گروه به مدنیه هجرت کردند.

مشارکین از هجرت مسلمانان جلوگیری می کردند و آنان را با سختترین شکنجه ها باز می داشتند. اما صحابه - رضی الله عنهم - با بدترین شرایط، مخفیانه یا آشکار، مکه را به مقصد مدنیه ترک می کردند تا اینکه غیر از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و حضرت ابوبکر و حضرت علی رضی الله عنهم و چند نفر که مریض یا در دست مشارکین اسیر بودند، کسی در مکه باقی نماند.

توطنهای مشرکین

مشارکین مکه وقتی دیدند که پیامبر - صلی الله علیه وسلم در مدنیه نیز یارانی پیدا نموده و مسلمانان مکه نیز به مدنیه مهاجرت می نمایند و اگر خود محمد نیز به مدنیه هجرت کند، تمام نقشه های آنان نقش بر آب خواهد شد، در «دارالنحوه» که منزل یکی از سران مشارکین بود، جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند از هر طایفه، جوانی نیرومند و شجاع انتخاب شود و همگی شبانه به خانه هی محمد هجوم برند و او را به قتل برسانند و چون تمام قبایل در این قتل شریک می باشند، اقوام محمد قدرت جنگیدن با تمام قبایل را خواهند داشت.

خداؤند متعال، رسول گرامی اش را از نقشه های شوم مشارکین مطلع گردانید و به او دستور داد تا به مدنیه هجرت نماید. فردای آن روز پیامبر - صلی الله علیه وسلم - حضرت ابوبکر - رضی الله عنہ - را از موضوع باخبر نمود و به او بشارت داد که در این سفر تاریخی تو نیز همارا هم خواهی بود.

شبانگاه، وقتی مشارکین اطراف خانه را محاصره نمودند، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به حضرت علی - رضی الله عنہ - دستور دادند تا در بسترشان بخوابد و فردا، امانت مردم را به صاحبانشان برگرداند.

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - از خانه خارج شدند و آیات اول سوره ی «یس» را بر مشتی خاک خواندند و آن را به طرف مشارکین پاشیدند. آن خاک بر چشمان آنان اثر کرد و متوجه رفت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نشدند.

سحرگاه مشارکین به خانه پیامبر هجوم برند و علی را بر بستر ایشان مشاهده نمودند و از اینکه بیرون رفتن محمد را ندیده بودند بسیار خشمگین گردیدند.

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به خانه ای ابوبکر تشریف برند و برای سفر تاریخی هجرت آماده شدند. سفری که سبب تحول عظیم جهانی گردید و مبدأ تاریخ اسلامی قرار گرفت.

آنان به مدنیه برگشتند و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - حضرت مصعب بن عمیر رضی الله عنہ را نیز به همراه ایشان به مدنیه فرستادند تا آیات قرآن و احکام خداوندی را به مسلمانان بیاموزد و دیگران را نیز به اسلام دعوت دهد. از این جهت می توان حضرت مصعب را اولین سفیر در اسلام نامید.

با دعوت حضرت مصعب بن عمیر - رضی الله عنہ -، اسلام به تمام خانه های مدنیه راه یافت و بسیاری از اهل مدنیه مسلمان شدند که از جمله های آنها می توان حضرت سعد بن معاذ را نام برد. وقتی حضرت سعد مسلمان شد تا غروب همان روز تمام قبیله اش نیز اسلام آوردند و مسلمان شدند.

عقبه های دوم

حضرت مصعب بن عمیر - رضی الله عنہ - در سال سیزدهم بعثت با کاروان حج به مکه برگشت و بسیاری از مسلمانان انصار نیز با اقوام خود جهت ادای حج به مکه تشریف آورند، آنان پایان مراسم حج را با پیامبر - صلی الله علیه وسلم - قرار ملاقات گذاشتند.

در نیمه آخر شب سیزدهم ذی الحجه، رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با عمومیان عباس به نزدیکی عقبه تشریف برند و مسلمانان مدنیه که تعدادشان هفتاد و سه مرد و دو زن بود به حضورشان رسیدند.

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - با ایشان صحبت کردند و آیاتی از قرآن را برایشان تلاوت نمودند: با شما بیعت می کنم که خدا را عبادت کنید و کسی را با او شریک نگیرید. همانطور که از اهل و فرزندان خود دفاع می کنید از من دفاع کنید تا خداوند در مقابل به شما بعثت را عنایت فرماید. آنان با رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بیعت کردند و از ایشان قول گرفتند که با یاران خویش به مدنیه تشریف بیاورند.

حضرت رسول به ایشان جواب مثبت دادند و فرمودند: من از شما هستم و شما از من هستید. با کسی که شما با او بجنگید، می جنگم و با کسی که شما با او صلح کنید، صلح می کنم.

همچنین رسول الله - صلی الله علیه وسلم - از میان ایشان دوازده نماینده انتخاب نمودند تا در میان قبایل خویش، اسلام را تبلیغ نمایند. این پیمان، به پیمان عقبه دوم معروف شد.

اجازه هجرت به مدنیه

پس از پیمان عقبه دوم و مسلمان شدن بسیاری از اهل مدنیه، رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به مسلمانان اجازه دادند تا به مدنیه هجرت نمایند و فرمودند: خداوند

داستان سراقه

در بین راه شخصی به نام سُراقه به طمع دریافت جایزه‌ی صد شتر، ایشان را تعقیب نمود که اسبش او را به زمین انداخت. بلند شد و دوباره به راه افتاد که باز هم از اسب سقوط کرد. ولی او از اراده‌ی خود منصرف نگشت و به تعقیب ادامه داد تا اینکه چشمش به رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و همراهانش افتاده در این وقت، دو دست اسبش به زمین فرو رفت و از اسب افتاد. او متوجه شد که خداوند از ایشان نگهداری می‌کند. پس رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و حضرت ابوبکر را صدا زد و گفت: من سراقه هستم و با شما کار دارم. به خدا قسم از طرف من آزاری به شما نمی‌رسد.

سراقه به خدمت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - رسید و نوشته‌ای را به عنوان نشانه از ایشان دریافت نمود. سپس رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به او بشارت دادنکه دو دستبند کسری را به دست خواهی کرد.

به حقیقت پیوستن پیشگویی پیامبر (صلی الله علیه و سلم)
در زمان خلافت حضرت عمر - رضی الله عنہ - پس از فتح ایران، وقتی جواهرات و تاج کسری را به مدینه آورده، حضرت عمر - رضی الله عنہ - سراقه را صدا زند و دستبند کسری را بر دست او بستند و تاج را نیز بر سرش نهادند. در این وقت صدای تکبیر از مسجدالنبی بلند شد، زیرا یکی از معجزات و پیشگویی‌های رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به حقیقت پیوسته بود.

استقبال مسلمانان مدینه از پیامبر (صلی الله علیه و سلم)
مسلمانان مدینه وقتی از حرکت پیامبر - صلی الله علیه و سلم - به طرف مدینه مطلع گردیدند بسیار خوشحال شدند و برای دیدار ایشان لحظه‌شماری می‌نمودند. آنان در روزهای گرم تابستان با طلوع آفتاب از مدینه بیرون می‌شدند و تا غروب آفتاب منتظر می‌ماندند.

با ورود رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به مدینه، مسلمانان به استقبال ایشان شتافتند و از خوشحالی تکبیر می‌گفتند و سرود می‌خواندند، آنان هیچ چیزی، هیجان انگیزتر از ورود پیامبر - صلی الله علیه و سلم - به مدینه را در زندگی‌شان تجربه نکرده بودند.

سرانجام پس از هشت روز سفر، رسول الله - صلی الله علیه و سلم - وارد قبا گردیدند و چهار روز در آنجا استراحت کردند.

حضرت علی - رضی الله عنہ - امانت‌هایی که در نزد پیامبر بود به صاحبانشان برگرداند و به مدینه هجرت کرد و در قبا به پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ملحق گردید.

در بیست و هفتم صفر سال چهاردهم بعثت (۶۲۲ م) پیامبر - صلی الله علیه و سلم - از مکه خارج شدند و به طرف غار ثور که در جنوب مکه قرار داشت حرکت کردند، آنان سه روز در آن غار ماندند. مشرکین مکه وقتی پیامبر - صلی الله علیه و سلم - را در خانه نیافتنند، به منزل ابوبکر رفته و در آنجا از هجرت هر دو نفرشان مطمئن گردیدند.

آنان تمامی راههای مدینه را بستند و افرادی را برای یافتن ایشان به اطراف مکه فرستادند و صد شتر جایزه برای یافتن ایشان تعیین نمودند.

ردیاب‌ها اثر پای ایشان را تا نزدیک غار برندند، ولی وقتی با کبوتر و تخم‌های آن و تارهای عنکبوت بر دهانه غار مواجه شدند، از تعقیشان در غار منصرف گردیدند. در این وقت حضرت ابوبکر که بسیار اندوهگین بود فرمود: یار رسول الله! اگر پایین پای ایشان را نگاه کنند؟ (مارا خواهند دید)

رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: گمان‌ت درباره‌ی آن دو نفر که خدا سومشان (و به همراهشان) است چیست؟ پس اندوهگین مباش که خدا با ماست. خداوند متعال این لحظه را در کتاب پاکش جاودانه ساخته و فرمود است:

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَغْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَثَانِيَ اثْنَيْنِ
إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ
اللَّهُ سَكِينَةً عَلَيْهِ ...

اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همانگونه که قبلًا) خدا او را یاری کرد، آنگاه که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او دومین نفر بود. هنگامی که آن دو در غار بودند (پیامبر) برای رفیقش (ابوبکر) که اندوهگین و پریشان بود) گفت: غم مخور خدا با ماست (در این وقت بود که) خداوند آرامش خود را بهره او ساخت.

در مدت اقامت پیامبر و ابوبکر صدیق در غار، اسماء بنت ابوبکر برایشان غذا می‌برد و عبدالله بن ابی بکر نیز سخنان اهل مکه درباره‌ی پیامبر - صلی الله علیه و سلم - را به ایشان می‌رساند. همچنین، غلام ابوبکر شبانگاه گوسفندان را نزدیک غار می‌برد تا از شیرشان استفاده نمایند.

رسول الله - صلی الله علیه و سلم - با حضرت ابوبکر - رضی الله عنہ - سه شب در غار ماندند و پس از آن با دو شتری که قبلًا حضرت ابوبکر برای سفر هجرت آماده کرده بود، به همراه بیک راهنمای، از مسیر ساحل دریای سرخ به طرف مدینه به راه افتادند.

پیمان، بسیار مورد استقبال انصار قرار گرفت، آنان مهاجرین را در انتخاب خانه و اموال خود اختیار کامل دادند، ولی مهاجرین از قبول آن سر باز زدند.

همچنین رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در میان مهاجرین و انصار با یهودیان نیز قراردادی نوشتند که طبق آن، در میان ایشان هیچ جنگی صورت نگیرد و یهودیان نیز بر دین و اموال خود باقی بمانند. و این پیمان‌ها برای وحدت جامعه‌ی اسلامی و تأمین امنیت مسلمانان بسیار لازم بود.

هجرت، مبدأ تاریخ مسلمانان

در زمان خلافت خلیفه دوم حضرت عمر بن خطاب، هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مگه به مدینه، به عنوان مبدأ تاریخ مسلمانان برگزیده شد.

منابع مورد استفاده:

السيرة النبوية، عبدالملک ابن هشام زندگانی محمد (ص) پیامبر اسلامی، ترجمه سیرة النبویه، تأییف ابن هشام، ترجمه هاشم رسولی محلانی نبی رحمت، مؤلف ابوالحسن ندوی، مترجم محمدقاسم قاسمی ترجمه فارسی الرحیق المختوم در سیره پیامبر گرامی اسلام. مؤلف صفوی الرحمن مبارکپوری، مترجم عبدالله خاموش هروی تاریخ کامل، نوشته عزالدین ابن اثیر، برگدان حسین روحانی فروع جاویدان: سیرة النبي، تأییف شبیل نعمانی سلیمان ندوی، ترجمه عبدالمجید مرادزهی خاشی سیرت مصطفی، از محمدادریس کاندهلوی، ترجمه محمدامین حسین بر الگوی هدایت تحلیل و قایع زندگی پیامبر اکرم، مؤلف علی محمد صلای، مترجم هیئت علمی انتشارات حرمین نورالیقین فی سیرة سیدالمرسلین، تأییف محمد خضری بک سیره خاتم النبین، تأییف ابی الحسن علی الحسینی الندوی السیره النبویه ابی الحسن علی الندوی البدایه و النهایه /تألیف ابوالفداء اسماعیل بن کثیر زندگانی محمد / مؤلف محمد حسین هیکل، مترجم ابوالقاسم پاینده

وقتی رسول الله - صلی الله علیه و سلم - وارد مدینه می‌گشتند، مسلمانان و بزرگان طوایف به خدمت ایشان می‌رسیدند و مهار شتر را می‌گرفتند و از ایشان تقاضا می‌کردند تا در محله‌ی آنها اقامت فرمایند.

اما پیامبر - صلی الله علیه و سلم - می‌فرمودند که این شتر مأمور است، هرجا توقف کند آنجا اقامت می‌کنم. سرانجام شتر پیامبر وارد محله‌ی بنی نجار شد و در زمینی خالی نزدیک خانه‌ی ابوایوب انصاری توقف نمود. آن زمین مال دو کودک یتیم بود.

ابوایوب انصاری فوراً اسباب سفر رسول الله را برداشت و به خانه‌ی خود برد و رسول الله - صلی الله علیه و سلم - نیز به خانه‌ی او تشریف بردن.

بنای مسجد النبی

پیامبر - صلی الله علیه و سلم - دو نوجوان صاحب زمین را صدا زندند تا زمین ایشان را جهت ساخت مسجد خریداری نماید.

آن دو گفتند: ما زمین را به شما می‌بخشیم. اما پیامبر - صلی الله علیه و سلم - قبول نفرمودند و پول آن را پرداخت نمودند.

با حضور همه‌ی مسلمانان، کار ساخت مسجد شروع شد و رسول الله - صلی الله علیه و سلم - نیز در کار ساخت مسجد شرکت داشتند و در تهییه مصالح همکاری می‌نمودند. کار ساخت مسجد و محل اسکان پیامبر - صلی الله علیه و سلم - هفت ماه به طول انجامید و در این مدت ایشان در منزل ابوایوب انصاری ساکن بودند.

پیمان برادری

پیامبر - صلی الله علیه و سلم - در میان مهاجرین و انصار پیمان اخوت و برادری و کمک به یکدیگر برقرار نمودند، این





می شود، در قرآن بیان شده است تا هدایتگری برای همه انسان‌ها و تمام ادوار باشد. خداوند با نزول قرآن که کامل و جامع است، حجت را بر آدمیان تمام کرد و اعلام نمود که هیچ کتابی مانند قرآن پاسخگوی نیازهای انسان نخواهد بود.

تعريف معجزه

«معجزه به امر خارق العاده ای گفته می شود که تمامی بشر یکجا از آوردن مانند آن عاجز باشند و خداوند متعال آن را در اختیار کسی که ادعای نبوت می کند قرار داده تا شاهد و مؤید نبتوش باشد.» معجزات پیامبران با هم تفاوت داشتند و هر پیامبری معجزه یا معجزات مخصوص خودش را داشت. حال باید دانست چرا معجزه اصلی حضرت محمد (ص) قرآن قرار گرفت؟ قبل از پاسخ به این سوال باید به این مطلب اشاره کرد که معجزه همانطور که بیان شد به امر خارق العاده ای اطلاق می شود که بشر از آوردن آن عاجز باشد و مزید بر این تعريف، معجزه باید امری باشد که انسان‌های عصر آن پیامبر بصورت اغلب درباره آن آگاهی زیادی داشته باشند تا آنجا که به نبوغ و مهارت فوق العاده ای دست یافته باشند تا هیچ خرد ای بر نبی (ع) گرفته نشود مبنی بر اینکه مردم را به مبارزه درباره کاری طلبیده که شناخت کافی نسبت به آن ندارند. پس لازمیست مبارزه در خصوص چیزی باشد که قوم و قبیله پیامبر وقت، تخصص کافی در آن زمینه را کسب کرده باشند، آن زمان است که چنین مبارزه ای دارای ارزش و قیمت است و بالطبع شخص پیروز در مبارزه باعث بهت و تعجب ماهرین در آن فن و سایر انسان‌ها می شود. به همین خاطر است که وقتی معجزه هر پیامبری را مورد بررسی قرار می دهیم متوجه می شویم که آن پیامبر امری را از جانب خداوند آورده که مردمانش و بخصوص صاحبان فن، شناخت بسیار زیادی را نسبت به آن داشتند.

معجزات پیامبران پیشین

بعنوان مثال، زمان حضرت عیسیٰ دوران رونق و رواج دانش پزشکی و پدید آمدن پزشکان بزرگ و معروف دنیادر سطح امپراتوری رم، امثال بقراط و جالینوس بود. مایه‌های پزشکی و شفا دادن

خداوند متعال انبیاء - علیهم السلام - را برای راهنمایی انسانها بسوی سعادت اخروی و نجات آنها از شقاوت و بدختی مبعوث نمود و ضمن بعثت، معجزاتی را برای آنها ارزانی داشت تا انسان‌ها به صداقت شان پی برده و در نتیجه ایمان بیاورند.

خدای مهربان با ارسال آخرین فرستاده اش، رحمت خود را بر جهانیان کامل کرد و راه سعادت را در قالب کتابی به نام قرآن، به همگان نمایاند. قرآن مهمترین معجزه‌ی پیامبر اسلام (ص) است که از نظر فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان و رسا بودن معانی در بالاترین سطح کلام قرار دارد و این همان چیزی بود که تمام ادیان عصر پیامبر بدان اعتراف داشتند.

احکام، عبادات، اصول اخلاقی، آداب زندگی و آنچه که موجب خوشبختی بشر

نوی محمد فسروی



معجزه خاتمه النبیین قرار گرفت؟

هنگامی که قرآن بر پیامبر (ص) نازل می شد مجالی برای بحث و جدل برای شان باقی نمی گذاشت حتی خود قرآن آنها را به مبارزه طلبید: «فُلْ قَاتُوا بِعْشَرْ سُورِ مُتْلِهِ مُفْتَرَيَاتِ وَأَذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْمُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْمَ صَادِقِينَ» که اگر قدرت دارید ده سوره مثل سوره های قرآن بیاورید و تمام کسانی را که در توان تان است برای یاری و کمک خود فرا خوانید و اگر این توانایی را هم ندارید، یک سوره کوچک بسان سوره کوثر بیاورید: «فَأَتَوْ بِسُورَةٍ مِنْ مُثْلِهِ وَأَيْنَ دَرَالْهَيِّ وَمَنِ اسْتَطَعْمُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْمَ صَادِقِينَ» علم بیان در زمان پیامبر(ص) تعداد شان زیاد بود، حتی برخی از صاحبان «مقالات سبع» با نزول برخی از آیات قرآن مجید، شبانه اشعار خود را از دیوار کعبه برچیدند و میدان فصاحت و بلاغت را به قرآن سپردند، زیرا هماوردی با این کتاب معجز از توان و طاقشان بیرون بود و این چنین بود که پرندۀ بلند پرواز اندیشه های فصیحان عرب و عجم هرگز به الفبای شکوهمند قرآن نرسید.

نکته ای دیگر که قابل ذکر است اینکه مهلت مقرری برای پایان مبارزه تعیین نشده بود، بدین معنا که تا وقتی نظام دنیا پا بر جاست، فرصت آوردن چنین کلامی برای شما باقیست. هنگامیکه ائمه علم بلاغت در زمان شکوفایی و عصر طلایی این علم توانایی آوردن چنین کلامی را نداشتند پس سایر انسان ها که در قرون بعدی آمدند و خواهند آمد به مراتب از خلق چنین کلامی عاجزتر خواهند بود. و در نهایت خداوند متعال این ناتوانی را صراحتاً بصورت عام و گسترده بیان می کند: «فَلَمَّا جَتَعَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنْ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِيَعْضِلَ ظَهِيرًا» «بگو: اگر انسان و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همبستر آن را نخواهند آورد هر چند یکدیگر را کمک کنند».

نمونه ای از فصاحت و بلاغت قرآن

علامه سیوطی به نقل از کرمانی در مورد فرموده خداوند متعال: «وَقَيْلَ يَا أَرْضُ أَبْعَيِ مَاءَكِ وَيَا سَمَاءَ أَقْلَعِي وَغَيْضَ الْمَاءِ وَقُضَى الْأَمْرُ وَأَسْتَوْتُ عَلَى الْجُحُودِي وَقَيْلَ بَعْدًا لِتَقْوُمِ الظَّالِمِينَ» چنین می گوید: «اجماع و اتفاق مخالفان و ستیزه جویان اسلام، پس از تفحص و جستجو در کلام عرب و عجم، بر اینست که بشر از آوردن چنین آیه ای قاصر و عاجز است». آری همین آیه است که ابن مقفع ادیب معروف عرب را به زانو درآورد، او که طبق وعده با دوستانش می خواست به معارضه یک چهارم قرآن برخیزد، وقتی به این آیه رسید، دست نگهداشت و خود را کاملاً عاجز و ناتوان دید، زیرا در عین اختصار ماجراه طوفان سیدنا نوح (ع) و جزئیات و سرانجامش، آن را با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنا شرح می دهد.

بیماران رایج بود، لذا معجزه‌ی حضرت عیسی برای قانع کردن و گرفتن میدان از دست طرف دیگر، معجزه‌ای از سخن همانهاست، یعنی به حسب بینش سطحی و عامیانه شبیه کار همانها بود، آنها مریض را معالجه می کردند، حضرت عیسی (ع) مریض لاعلاج را شفا می داد، یا مثلاً پزشکان، شخص کوری که در حیاتش به نایینایی مبتلا شده بود را درمان می کردند، اما سیدنا عیسی (ع) کور مادرزاد را بینا می کرد که تفاوت بین شفا دادن کور مادرزاد با شفا دادن کسی که چشم داشته و نایینا شده، زیاد است و دومی امری کاملاً ممکن است، اما اولی که به نظر ناممکن می آید را حضرت عیسی (ع) انجام می داد.

و همین طور است معجزه حضرت موسی (ع) آن هنگام که عصای چوبی ای را که فاقد روح و حرکت بود، بعنوان معجزه پیش کرد و آنرا در میدان مبارزه علیه جادوگران که نسبت به تمام علوم جادوگری آگاه بودند، بکار برد و تمام ساخت و پرداخت های آنان را در یک لحظه نابود کرد، آنچا بود که جادوگران سر به سجدۀ نهادند و به موسی (ع) ایمان آورند، چون آنها در علم جادوگری نابغه بودند و به تمام فنون آن آگاهی کامل داشتند، لذا زمانیکه آن صحنه شگفت آور را مشاهده کردند، پی برند که چنین قدرتی ماوراء طبیعت است و در طاقت بشر نیست که خواسته باشد چنین مهارتی را از خود نشان دهد و به تعبیر دیگر، معجزه ای بود که سیدنا موسی (ع) از جانب رب خود آورده بود.

قرآن معجزه ای که بليغ تريين سخن قلمداد شد
حال برگردیم به پاسخ سوال مان که چرا قرآن معجزه پیامبر اکرم (ص) قرار گرفت؟ خاتم النبیین (ص) در زمانه ای به پیامبری مبعوث شدند که مردمانش از لحاظ فصاحت و بلاغت کلام در سطح بالایی قرار داشتند. نوجوانان شان قصیده هایی که مشتمل بر ایيات بسیار زیادی بود را به راحتی حفظ می کردند و از معانی آن آگاه بودند. خطیبان در خطابات، شاعران در شعر و نثر پردازان در نثر تبحر خاص داشتند بطوری که بسا اوقات ارتجلالاً و بدون آمادگی قبلی خطبه هایی را ایراد می کردند و اشعاری را می سروند که هر بیت آن مشتمل بر چندین آرایه ادبی بود.

عرب جاهلی در حدی از فصاحت و بلاغت بود که شاعران نامی شان، سروده های خود را در بازارها و محافل و مجامع به معرض دید و شنود فصحاً و بلغای عرب می گذاشتند و پس از انتخاب برترین، آن را بر دیوار کعبه به عنوان سند افتخار فرهنگی و ادبی نصب می کردند که اشعار باقی مانده آن عصر و از جمله «مقالات سبع» هنوز هم به عنوان اشعار برگزیده عرب شناخته می شود.

خصوصیات علمی چنین مردمی می طلبید که معجزه پیامبریان از جنس معلومات شان باشد. اینچنین بود

علمای بالغت می‌گویند: بیش از بیست آرایه ادبی در این آیه وجود دارد که بصورت اجمالی به بیان تعدادی از آنها می‌پردازیم:

- ۱- صنعت ابداع: آن است که در یک عبارت نظم و یا نثر، چند صنعت بدیعی با یکدیگر جمع شده باشد.
- ۲- تابعیت: میان دو کلمه «ابلعی و اقلعی» مناسبت تامه هست.
- ۳- مطابقت (تضاد و طباق): در دو کلمه «سماء» و «ارض» مطابقت لفظی هست.
- ۴- جناس لاحق: بین واژه‌ی «ابلعی» و «اقلعی» جناس لاحق وجود دارد.
- ۵- استعاره: در دو کلمه «ابلعی» برای ارض و «اقلعی» برای «سماء» استعاره تخیلیه وجود دارد.
- ۶- مجاز: خطاب «یا سماء اقلعی» مجاز حذف است.
- ۷- ترادف: در جمله «واستوت على الجودی» صنعت ترادف هست.
- ۸- تعییل: در این آیه، صنعت تعییل هم مشهود است، زیرا خشک شدن آب «غیض الماء» علت قرار گرفتن کشتی بر کوه جودی شد.
- ۹- اشاره: در جمله «وغيض الماء» که دارای الفاظ کمی است، اشاره به معانی زیادی که عبارت از قطع شدن ماده آب از چشم زمین و باران آسمان است، دارد و اگر این انقطاع نمی‌بود، آب هم فروکش نمی‌کرد. به عبارت دیگر گویا با ایما و اشاره‌ی مختصر، به بیان معانی و مفاهیم بسیاری پرداخته است.
- ۱۰- احتراس: صنعت احتراس (رفع ابهام) در عبارت «وقيل بعداً للقوم الظالمين» به چشم میخورد.
- ۱۱- ایجاد: در آیه مورد بحث، هنر ایجاد نیز به کار رفته است. زیرا این چنین گفته نشد: «یا أرض ابلعی ماءك فعلت» و «یا سماء أقلعی فأقلعت» و همینطور است «غیض الماء» که «غیض ماء الطوفان» از آن تعبیر نشد، و بر «قضی الأمر» اکتفا شد و از آن با «قضی أمر نوح وقومه» یاد نشد.
- ۱۲- کنایه: در آیه به فاعل «غیض» و «قضی» و «قیل يا أرض» و «قیل بعداً» تصریح نشده است زیرا اینچنین کارهای بزرگی فقط از عهده یک ذات عظیم که قدرتش بر هیچ کس پوشیده نیست، بر می‌آید.
- ۱۳- تعریض: با جمله‌ی «بعداً للقوم الظالمین» به همهی ظلم پیشگان، گوشه زده است که آنان نیز در مسیر هلاکتند.
- ۱۴- حسن بیان: یکی دیگر از آرایه های موجود در آیه، حسن بیان است، زیرا شونده برای فهمیدن معنای آن احتیاج به اندیشه فراوان ندارد و مفهومش برای خواننده بخوبی روشن

می‌شود و معانی کلمات برایش دشوار نخواهد بود.
قرآن هم معجزه و هم راهنمای

حکمت دیگری که می‌توان برای قرار گرفتن قرآن بعنوان معجزه بدان پرداخت، جاودانگی آنست. بر عکس معجزات سایر پیامبران که موقتی بودند، قرآن معجزه جاوید و همیشگی برای این امت خواهد بود و بر خلاف سایر کتب آسمانی که فقط بعنوان راهنمای بودند، قرآن هم راهنمای و هم معجزه بوده و خواهد ماند تا اینکه برای هیچ کس عذر و بهانه‌ای در صورت عدم ایمان باقی نماند، چرا که راه نشان و هدایتگر، که قرآن است در میان شان وجود داشته است.

نتیجه

قرآن کریم، این کتاب بزرگ الهی، چنین امتیاز مهمی را در سرحد اعجاز حفظ کرده که هم الفاظ در آن در نهایت عذوبت و شیرینی، و هم حق معانی با تمام ریزه کاریها و دقایقش ادا شده است و این یکی از ابعاد اعجاز قرآن در جنبه فصاحت و بلاغت است. پس می‌توان گفت: که قرآن، این معجزه جاوید، آیات و سوره‌هایش یکی پس از دیگری در میان ادبیان عرب فرود می‌آمد و بر بہت و حیر شان می‌افزوذ و بسا اوقات آنها را با الفاظ صریح به مبارزه فرا می‌خواند، اما نه تنها پاسخی از جانب آنها دریافت نمی‌کرد بلکه در مقابل، آنان با زیان خویش به شکست خود اذعان نموده و تمام محصولات ادبی شان که روزی به آنها افتخار می‌کردند، را از این میدان بر چیدند و به باد فراموشی سپرندند، چرا که لذت و شیرینی آن آثار در مقابل حلاوت و طراوت قرآن غیر قابل مقایسه بود. و این همان چیزی است که ادبیان عرب و عجم از دیرباز تا کنون بر آن اتفاق نظر دارند که قرآن مجید سرشار از صنایع و هنرهای ادبی و بلاغت فوق العاده است. و همین قرآن است که کتاب جاوید و ماندگار نامگذاری شده تا اینکه پس از وفات سید المرسلین (ص) بزرگترین دعوتگر به شاه راه هدایت باشد و انسان‌هایی که پس از آن در طول تاریخ آمده و خواهند آمد، در آیاتش تدبیر و اندیشه کنند تا به وسیله آن خود را از بدختی رهانیده و به سوی سعادت ابدی رهسپار شوند.

می‌شود و معانی کلمات برایش دشوار نخواهد بود.

قرآن هم معجزه و هم راهنمای

۱- صنعت ابداع: آن است که در یک عبارت نظم و یا نثر، چند صنعت بدیعی با یکدیگر جمع شده باشد.

۲- تابعیت: میان دو کلمه «ابلعی و اقلعی» مناسبت تامه هست.

۳- مطابقت (تضاد و طباق): در دو کلمه «سماء» و «ارض» مطابقت لفظی هست.

۴- جناس لاحق: بین واژه‌ی «ابلعی» و «اقلعی» جناس لاحق وجود دارد.

۵- استعاره: در دو کلمه «ابلعی» برای ارض و «اقلعی» برای «سماء» استعاره تخیلیه وجود دارد.

۶- مجاز: خطاب «یا سماء اقلعی» مجاز حذف است.

۷- ترادف: در جمله «واستوت على الجودی» صنعت ترادف هست.

۸- تعییل: در این آیه، صنعت تعییل هم مشهود است، زیرا خشک شدن آب «غیض الماء» علت قرار گرفتن کشتی بر کوه جودی شد.

۹- اشاره: در جمله «وغيض الماء» که دارای الفاظ کمی است، اشاره به معانی زیادی که عبارت از قطع شدن ماده آب از چشم زمین و باران آسمان است، دارد و اگر این انقطاع نمی‌بود، آب هم فروکش نمی‌کرد. به عبارت دیگر گویا با ایما و اشاره‌ی مختصر، به بیان معانی و مفاهیم بسیاری پرداخته است.

۱۰- احتراس: صنعت احتراس (رفع ابهام) در عبارت «وقيل بعداً لل القوم الظالمين» به چشم میخورد.

۱۱- ایجاد: در آیه مورد بحث، هنر ایجاد نیز به کار رفته است. زیرا این چنین گفته نشد: «یا أرض ابلعی ماءك فعلت» و «یا سماء أقلعی فأقلعت» و همینطور است «غیض الماء» که «غیض ماء الطوفان» از آن تعبیر نشد، و بر «قضی الأمر» اکتفا شد و از آن با «قضی أمر نوح و قومه» یاد نشد.

۱۲- کنایه: در آیه به فاعل «غیض» و «قضی» و «قیل يا أرض» و «قیل بعداً» تصریح نشده است زیرا اینچنین کارهای بزرگی فقط از عهده یک ذات عظیم که قدرتش بر هیچ کس پوشیده نیست، بر می‌آید.

۱۳- تعریض: با جمله‌ی «بعداً للقوم الظالمین» به همهی ظلم پیشگان، گوشه زده است که آنان نیز در مسیر هلاکتند.

۱۴- حسن بیان: یکی دیگر از آرایه های موجود در آیه، حسن بیان است، زیرا شونده برای فهمیدن معنای آن احتیاج به اندیشه فراوان ندارد و مفهومش برای خواننده بخوبی روشن

أخبار انوار العلوم

منبع: انواروب

برگزاری مسابقات استانی سخنرانی، سرود، شعر و مشاعره در حوزه علمیه انوار العلوم

انواروب: مسابقات استانی سخنرانی، سرود، شعر و مشاعره به میزبانی حوزه انوارالعلوم خیرآباد برگزار شد.

در این مسابقات که روزهای دوشنبه و سه شنبه ۲۱ و ۲۲ اردیبهشت ماه در سالن اجتماعات حوزه علمیه انوارالعلوم برگزار گردید، شرکت کنندگانی از حوزه های علمیه‌ی اهل سنت سراسر استان خراسان رضوی به رقابت پرداختند.

حوزه های علمیه انوارالعلوم خیرآباد، احناف تاییاد، مولانا زین الدین ابوبکر تاییادی، اشاعة التوحید تاییاد، دارالعلوم اسلامی ریزه، احناف خواف، فائض الانوار احمد جام، حوزه علمیه سنت نبوی (ص) حضرت امام (ره) مشهد و دارالعلوم لعلیم القرآن و السنة شورک ملکی از شرکت کنندگان در این مسابقات بودند.

در پایان به برگزیدگان لوح تقدیر و جوائزی اهدا گردید.

اسامی منتخبین به شرح ذیل است:

سخنرانی به زبان فارسی (مقطع عالی)

سلیمان دوستی / احناف تاییاد

عبدالناصر نصراللهی / احناف خواف

علی شهریاری / احناف خواف

سخنرانی به زبان فارسی (مقطع سطح)

عمران فیروزی / انوارالعلوم خیرآباد

امیررضا سلجوچی / انوارالعلوم خیرآباد

محمد عطایی / مولانا ابوبکر تاییادی

سخنرانی به زبان فارسی (مقطع مقدمات)

حسین روزدار / احناف خواف

عماد صالح رحمان / انوارالعلوم خیرآباد

امان الله رسولی / احناف خواف

سخنرانی به زبان عربی (مقطع سطح و عالی)

دین محمد محمدآلق / انوارالعلوم خیرآباد

یاس نظری / انوارالعلوم خیرآباد

حسین عزیزی / انوارالعلوم خیرآباد

سخنرانی به زبان عربی (مقطع مقدمات)

سرور زارعی / احناف خواف

عبدالحکیم امیری / انوارالعلوم خیرآباد

بهنام غیاث / انوارالعلوم خیرآباد

شعر:مهران شیردلی / احناف خواف

عماد صالح رحمان / انوارالعلوم خیرآباد

قاسم محمدی / انوارالعلوم خیرآباد

مشاعره:حسین عزیزی / انوارالعلوم خیرآباد

قاسم ریحانی / انوارالعلوم خیرآباد

مرتضی ایل نژاد / انوارالعلوم خیرآباد

سرود:گروه سرود ندای حوزه، تعلیم القرآن و السنہ شورک ملکی

گروه سرود حوزه علمیه فائض الانوار احمد جام

مسائل شرعی

دارالافتاء: انوارالعلوم خیرآباد

حكم گرفتن خون توسط آمپول

سوال: معمولاً پرشک هنگام وصل کردن سرم، یا تزریق آمپول به رگ، برای اطمینان از اینکه داخل رگ قرار گرفته یا نه، مقداری خون از بدن بیمار می‌گیرد و سپس دارو را تزریق می‌کند. آیا این عمل وضو را می‌شکند؟ بینوا و توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب

بله. اگر خون به اندازه‌ای باشد که اگر در آمپول نباشد جاری می‌شود، وضو می‌شکند.

وفي شرح منية المصلي: إذا فسد وخرج منه دم كثير ولم يتلطخ رأس الجرح فإنه ينقض / ۱۲۹

حكم الكلی که هنگام آمپول زدن استفاده می‌شود

سوال: معمولاً هنگام تزریق آمپول، مقداری الكل به محل آمپول زده می‌شود، آیا این الكل بدن و لباس نماز گذار را ناپاک می‌کند یا خیر؟ (بینوا و توجروا)

الجواب باسم ملهم الصواب

خیر، لباس و بدن شخص، ناپاک نمی‌گردد.

حكم نماز در هوایپما و قطار

سوال: آیا خواندن نماز در هوایپما و قطار جایز است؟ اگر جائز است، ایستاده بخواند یا نشسته؟ آیا استقبال قبله نیز شرط است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب

خواندن نماز در قطار و هوایپما مشروع می‌باشد. البته اگر یقین دارد که قبل از پایان وقت، در محلی توقف خواهد داشت که نماز خواندن ممکن است، نمازش را تا پایان وقت به تأخیر بیندازد. (نظام الفتاوى ۶۷)

اما اگر برایش ایستادن در قطار و هوایپما مشکل است - و بیرون قطار امکان خواندن وجود ندارد - در این صورت، نشسته نمازش را ادا کند، حال اگر ازدحام و مشقتی نیست، قیام واستقبال قبله لازمی می‌باشد، هم در ابتدای نماز وهم در وسط نماز، و هرگاه قطار (وهوایپما) دور زد، نماز گزار به طرف قبله بچرخد.

(فتاوی دارالعلوم زکریا ۱۰۷/۲، فتاوی دارالعلوم دیوبند ۱۴۶/۲ فتاوی حقانیه ۷۸/۳ الفقه الحنفی فی ثوبه

الجديد ۳۱۶/۱)

راه های مقابله با نفوذ شیطان

امحمد علی یاری

شیطان طبق قسمی که خورده تا روز قیامت دست از کار نکشیده و با خط دادن به شاگردان و رهنمایی کردن آن ها برای به انحراف کشاندن انسانها دست از تلاش بر نمی دارد و برای فریب هر کس، فرد خاص و روش مخصوصی دارد. او هر روز از میزان فعالیت نماینده های خودش سوال می کند و کسی در نزد او بهتر است که توanstه باشد با وسوسه خود ضرر بیشتری را به فرزند آدم بزند. ما در اکثر دعوها و اختلافات خانوادگی و قتل و غارت ها را دیپای شیطان را می بینیم و همیشه بعد از دعوا و ناراحتی میگوییم: «لغنت بر شیطان» ولی باز هم دست از همراهی او برنمی داریم و از او اطاعت می کنیم؛ بدون توجه به هشدار هایی که خداوند و پیامبر به ما داده است مبنی بر اینکه او را دشمن تلقی کرده و با اوی طرح دوستی و رفاقت نریزیم و خداوند سخت تهدید کرده است که هر کس از او پیروی کند جای او جهنم خواهد بود و ما در قیامت جهنم را از پیروان جنی و انسی او پر می کنیم. قرآن بارها نسبت به این موضوع هشدار داده است و برای ما داستان هایی از گذشتگان و از به انحراف کشیده شدن آن ها توسط شیطان بیان داشته و متذکر شده است که پایه گذاری بسیاری از اعمال زشت و بد امّت های گذشته حیله و مکر شیطان بوده است. اگر نمروд ادعای بالاترین ابرقدرتی در جهان را داشت و اگر فرعون در دنیا ادعای خدایی می کرد چیزی جز وسوسه شیطان و فرزندان او نبود. ولی متأسفانه در دنیا کنونی عده ای از مسلمانان دنیال شیطان افتاده اند و دست به قتل، ظلم و جنایت می زندند و چنان شیطان این کار را برایشان آراسته و مزین کرده است که به جای اینکه تنفر و انجازار از این کار ها نشان بدنهند، آن را باعث افتخار می دانند و چنان قبح کارهای زشت از جامعه برداشته شده است که انسانها اعمال زشت خود را شاهکار می دانند و این مصیبت متأسفانه بین اهل علم و خواص هم رسوخ کرده به همین سبب با کمال تاسف بسیاری از صفات زشت را در وجود برخی خواص و فشر علماء می بینیم که از جمله آنها میتوان به غیبت و حسادت، دو صفت بسیار بد و عبادت سوز اشاره کرد.

قال الله تبارک و تعالی (ان الشیطان لكم عدو مبين
فاتخذوه عدوا انما يدعوا حزبه لكونوا من اصحاب
السعير)

خداوند تبارک و تعالی شیطان را دشمن ما معرفی کرده است : و صراحتا می فرماید: شیطان دشمن شما است، می خواهد شما را با خودش به جهنم بیندازد، پس او را به عنوان دشمن تلقی کرده و متوجه حیله او باشید و خود را از همراهی و رفاقت با شیطان و دوستان او بر حذر دارید . به همین سبب، آدم عاقل باید دوست خود را از دشمنش تشخیص داده و او را خیر خواه خودش بداند و از راهنمائی او بهره مند شود و سعی کند دشمن خود را بشناسد و او را بد خواه خود دانسته از او اطاعت و پیروی نکند.

بزرگان می فرمایند: جاھل ^۴ علامت دارد: ۱- بدون علت ناراحت می شود. ۲- در باطن نفس را پیروی می کند. ۳- مال را در غیر محلش خرج می کند. ۴- دوست را از دشمن تشخیص نمی دهد.



قیامت، جهنم را از پیروان جنی و انسی او پر می کنیم. قرآن بارها نسبت به این موضوع هشدار داده است و برای ما داستان هایی از گذشتگان و از به انحراف کشیده شدن آن ها توسط شیطان بیان داشته است و متذکر شده است که پایه گذاری بسیاری از اعمال زشت و بد امّت های گذشته حیله و مکر شیطان بوده است. اگر نمرود ادعای بالاترین ابرقدرتی در جهان را داشت و اگر فرعون در دنیا ادعای خدایی می کرد چیزی جز وسوسه شیطان و فرزندان او نبود، ولی متاسفانه در دنیای کنونی عده ای از مسلمانان دنبال شیطان افتاده اند و دست به قتل، ظلم و جنایت می زند و چنان شیطان این کار را برایشان آراسته و مزین کرده است که به جای اینکه تنفر و انجاز از این کار ها نشان بدهند، آن را باعث افتخار می دانند و چنان قبح کارهای زشت از جامعه برداشته شده است که انسانها اعمال زشت خود را شاهکار می دانند و این مصیبت متاسفانه بین اهل علم و خواص هم رسوخ کرده به همین سبب با کمال تاسف بسیاری از صفات زشت را در وجود برخی خواص و قشر علماء می بینیم که از جمله آنها میتوان به غیبت و حسادت، دو صفت بسیار بد و عبادت سوز اشاره کرد. رسول الله (ص) در مورد حسادت می فرمودند: همانند تیغی است که تمام خوبی ها را می تراشد و یا می فرمایند: تمام خوبی ها را می سوزاند. و در مورد غیبت هم عید زیادی از جانب رسول الله (ص) وارد شده که از آن جمله می توان به این حدیث اشاره کرد که مثل خوردن گوشت برادر است، ولی امروزه اگر در مجالس و محافل ما غیبت نشود آن مجلس خسته کننده و ملال آور خواهد بود. ما را چه شده که اینقدر راحت فریب شیطان را می خوریم و آنچه همه ما آن را به عنوان کار بد می شناسیم، با خیال راحت انجام می دهیم! و چنان با شیطان دوست شده ایم که وسوسه او را بدون هیچ مقاومتی پذیرفته به آن عمل می کنیم. به یاد قصه حضرت یحیی (ع) افتادم آنگاه که شیطان را دید و از او پرسید: مردم را چگونه می بینی؟ گفت مردم سه گروه هستند: یک گروه شما انبیاء هستند

(چون به جای اطاعت از رحمان، از شیطان پیروی می کند).

علامت عاقل ۴ چیز است :

۱- از جاهل در می گذرد ۲- به خواهشات نفسانی توجهی نمی کند ۳- مال را در محلش خرج می کند ۴- دوست را از دشمن باز می شناسد.

اگر به تاریخچه دنیا بنگریم، اولین کسی که باعث مشکلات و درگیری بین مردم بوده شیطان هست. از آن روز که با وسوسه در قلب حضرت هوا، باعث بیرون راندن او و شوهرش آدم از جنت شد و روزی که بذر حسادت را در قلب قابیل کاشت و با وسوسه در ذهن وی، قتل برادرش هابیل را برایش مزین کرد و در بین فرزندان حضرت آدم که تا آن روز برادرانه در کنار هم زندگی می کردند و می بایست کمک و بازویی برای همدیگر می بودند، با ورود شیطان در اعضاء و جوارح قابیل و تسخیر فکر و ذهن او، دست به جنایتی زد که تا آنروز نظیر نداشت و بدعتی در دنیا پای گذاشت که تا قیامت هر قتلی صورت گیرد در نامه اعمال او هم جرم نوشته می شود.

شیطان طبق قسمی که خورده تا روز قیامت دست از کار نکشیده و با خط دادن به شاگردان و رهنمایی کردن آن ها، برای به انحراف کشاندن انسانها دست از تلاش بر نمی دارد و برای فریب هر کس، فرد خاص و روش مخصوصی دارد. او هر روز از میزان فعالیت نماینده های خودش سوال می کند و کسی در نزد او بهتر است که توانسته باشد با وسوسه خود ضرر بیشتری را به فرزند آدم بزند. ما در اکثر دعواها و اختلافات خانوادگی و قتل و غارت ها ردپای شیطان را می بینیم و همیشه بعد از دعوا و ناراحتی میگوییم: «لعنت بر شیطان» ولی باز هم دست از همراهی او بر نمی داریم و از اطاعت می کنیم، بدون توجه به هشدار هایی که خداوند و پیامبر به ما داده است مبنی بر اینکه او را دشمن تلقی کرده و با او طرح دوستی و رفاقت نریزیم و خداوند سخت تهدید کرده است که هر کس از او پیروی کند جای او جهنم خواهد بود و ما در

برندار و فعلا شاد باش و خوب زندگی کن و از هر طریقی می شود پول در بیاور. فرصت برای توبه باقی هست. راه مبارزه با این ترفند شیطانی این است که انسان به مرگهای ناگهانی که برای انسانها و اطرافیانش پیش می آید بیندیشد. خیلی از انسان ها بدون اینکه آمادگی برای موت داشته باشند می میرند. با توجه به این آیه (و ما تدری نفس با ارض تمومت) می فهمیم که آرزوی زندگی طولانی یک خواب و خیال بیش نیست و این فکر از وسوسه های شیطان است.

۳- یکی دیگر از این راه های نفوذ شیطان، طلب راحتی و نعمت و دل خوش کردن به نعمتها و امکانات رفاهی در زندگی است. شیطان لذا به این ها دلبسته می شویم و می پنداریم که این ها جاودانه خواهند بود، ولی با خواندن این آیات (ذرهم یاکلو و یتمتعوا. و ان متعناهم سنین) متوجه می شویم که اینها روزی از ما گرفته خواهند شد، همانطور که از پیشینیان ما گرفته شد. چه آنکه آنان انواع و اقسام وسائل رفاهی داشتند، ولی روزی همه آنها را گذاشتند و دست خالی دنیا را ترک کردند و رفتند.

۴- دام دیگر شیطان، عجب و خودپسندی است: اینکه انسان برای خودش حقی قائل شود و خود را از دیگران یک سر و گردن بالاتر دانسته به زیبایی و قیافه خود بمالد. علاج این درد آن است که انسان به آیه (فمنهم شقی و سعید) فکر کرده از عاقبت کار خود بترسید و بیندیشد که جزء کدام گروه خواهد بود، زیرا برای او معلوم نیست که آینده چگونه خواهد شد و در کدام لیست قرار خواهد گرفت، برای همین از عجب و خودپسندی دست بر داشته و به فکر درست کردن عاقبت خود شود.

۵- بی احترامی به دیگران و رعایت نکردن حق آنها: اینکه انسان به دیگران به دیده حقارت بنگرد و آنها را بی ارزش بداند و برای خودش ارزش بالاتری قائل شود. برای مبارزه با این حیله شیطان انسان باید به آیه (و الله العزة ولرسوله والمؤمنين) بیندیشد و بداند که ارزش و عزت واقعی مال خدا و رسولش و مؤمنین میباشد. پس اگر انسان جزء مؤمنین صالح

که فریب دادن شما مشکل است، یک گروه هم هستند که تلاش زیادی برای گمراحتی آن ها میکنم، و گروه دیگر مثل سنگی هستند که به هر طرف پرتاپ کنم می روند. امروزه با تاسف زیاد ما همان گروه سوم هستیم که با یک اشاره شیطان زشت ترین و بدترین اعمال را انجام می دهیم و برای انحراف ما نیاز به هیچ تلاش و کوششی هم ندارد.

حال بر گردیدم به اصل موضوع که چرا ما اینگونه راحت فریب می خوریم و عبادت هایمان را نابود میکنیم؟ یکی از دلائل این است که ما واقعا او را به عنوان دشمن و معاند نشناختیم و طریق وسوسه و راه ورود شیطان را هم نمی دانیم. برای اهمیت این مسئله و اینکه واقعا چگونه از دست شیطان و توطئه های او در امان باشیم، به راهای نفوذ شیطان که یکی از حکماء فرمودند توجه کنیم.

بزرگی فرمودند: علت اینکه ما فریب میخوریم این است که ما راه های نفوذ شیطان را نمی دانیم، برای دفاع، باید اول راه های ورود دشمن را شناخت و آن ها را بست و بعد احساس امنیت کرد. لذا این بزرگوار فرمودند که شیطان از ۱۰ راه وارد اعضاء و جوارح ما می شود و فکر مارا تسخیر می کند، لذا بر ما لازم است این راه ها را شناخته و برای مسدود ساختن آن چاره ای بیندیشیم تا بتوانیم خودمان را در برابر حیله شیطان واکسینه سازیم.

۱- حرص: اولین حیله شیطان برای به دام انداختن انسان استفاده از ابزار حرص است. برای مقابله با او باید به قناعت و اعتماد بر خداوند روی آوردیم. با الگو گرفتن از این آیه (و ما من دابة في الأرض الا على رزقها) با تفکر در این آیه در می یابیم که خداوند روزی دهنده همه موجودات عالم است، پس حرص چه فائده ای برای انسان دارد؟ لذا باید تصمیم بگیریم که از این صفت مذموم دست برداشته و به تقسیم خداوند درمورد روزی بندگانش اعتماد کنیم.

۲- امید به زندگی و آرزو های زیاد در دنیا: شیطان همیشه وسوسه می کند که تو حالا جوان هستی وزنده خواهی بود، بنابراین برای زندگی خودت تلاش کن و دست از کوشش

برای کارهای خود پاداشی از جانب دادار دادگر حاصل نماید.

۸- بخل. راه دیگر نفوذ شیطان بخل می‌باشد که برای انسان افق و خرج کردن از ترس اینکه مبادا کم شود سخت می‌شود. انسان با تفکر در این آیه (وما عندکم ينفعونا عند الله باق) با شیطان مبارزه نموده و بخل را کنار می‌گذارد.

۹- تکبر. دام دیگر شیطان تکبر است. و راه مقابله با آن تواضع و فروتنی است. با تفکر در این آیه: (انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم) این قیافه، رنگ پوست و ظاهر ما فقط برای شناختن ما است و اینها باعث فضیلت و برتری نمی‌باشد و برتری فقط به تقوا و ترس از خداوند است لذا سعی کند که تقوا و تواضع را پیشه سازد

۱۰- طمع: دام دیگر شیطان طمع در مال مردم است، راه مقابله با آن نا امیدی از آنچه نزد مردم است و اعتماد کردن به این آیه قرآن (و من یتوکل علی الله فهو حسبه) است. اینکه فقط باید با توکل بر خداوند زندگی کرد و دانست که او مالک همه چیز است و کسی که از خداوند بترسد، خداوند او را از جایی رزق میدهد که گمان هم نمیکند. (ومن يتقد الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب) بنا بر این با عمل به این آیات دست از طمع برداشته متوجه مالک حقیقی دنیا شود و زندگی آرامی را شروع نماید.

ونیکوکار بوده و به حق خود قانع باشد و به حقوق دیگران احترام و ارزش قائل شود، عزمند خواهد بود، در غیر این صورت ارزشی ندارد، لذا باید تلاش کند که اسمش در لیست مونین ثبت شود.

۶- حسد: شخص حسود به دیگران حسادت می‌ورزد و به تقسیم و تقدیر خداوند از اینکه به فلان بندۀ لطف کرده و به او چیزی عنایت کرده که این شخص ندارد حسادت می‌ورزد و به علم دیگران، به جمال و زیبایی دیگران، به ترقی دیگران و... همیشه حسادت می‌ورزد، اگر خبر ترقی و پیشرفت کسی به گوشش بررسد سخت ناراحت می‌شود. برای رهایی از این معضل باید به آیه (نحن قسمنا بنیهم معیشتهم في الحياة الدنيا....) فکر نمود. وقتی بندۀ این آیه را می‌خواند که خداوند می‌فرماید: ما روزی را در دنیا بین بندگان خودمان تقسیم کردیم. با خود می‌گویید: پس چرا من در این افکار پلید دست و پا بزنم در حالی که این خواست خداوند است و این تقسیم خداوند و تقدیر اوست و حکمت خداوند چنین است که به او به این صورت لطف و احسان کند با تقدیر و تقسیم خداوند نمی‌شود مقابله کرد، لذا دست از این کار برمی‌دارد.

۷- ریا: اینکه برای شخص رضایت و تمجید مردم مهم باشد و در مقابل مردم کارهای خوب و مفید انجام دهد، در عبادت دقت بیشتری کند که مورد تعریف دیگران قرار گیرد و در خلوت و خفا برایش عبادت لذت و معنایی نداشته باشد، و اینکه تلاش کند که مردم او را صالح و نیک تصور کنند و به دید دیگری در او نظر افکنند. راه رهایی از این افکار شیطان تفکر و تدبیر در آیه (فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بربه احدا) است. با خواندن این آیه متوجه می‌شود، کسی که امید ملاقات خداوند را در روز قیامت داشته باشد باید عمل صالح خود را فقط برای خداوند انجام داده و برای چشم مردم از شریک قرار دادن برای خداوند دست بردارد. بنابراین تصمیم می‌گیرد که عبادتش فقط برای خداوند باشد تا اینکه از ملاقات او در قیامت محروم نشود و

نگاهی به زندگی، افکار و آثار

ابوالحسن باخرزی

مسین سلیمان پور

دلایلی که دقیقاً معلوم نیست باخرز را ترک کرده در نیشابور که معدن علماء و فضلاء بود، سکونت گزید. خانه او در نیشابور، در همسایگی خانه ثعالبی قرار داشت و باخرزی به دوستی وی افتخار می‌کرد.

پدرش با بهترین ادبی آن زمان در ارتباط بود و بسیار اتفاق می‌افتاد که پسر، حلقه وصل بین آنها می‌شد، او نوشه‌های شعری و برادرانه را حمل می‌نمود و یا در مجالس ادبی آنان شرکت می‌کرد. بنابراین، می‌بینیم که باخرزی ادبیات را نزد همنشینان پدرش مانند ثعالبی فرا می‌گرفت، لذا این جو ادبیات بر روح باخرزی اثر می‌گذاشت. داستان «دمیة القصر» نیز سرشار از تاثیر پذیری او از رفت و آمدہای مکرر به کتابخانه ثعالبی و اطلاع از چک نویس‌های او بوده است.

پدر، چون آثار استعداد را در پسر مشاهده کرد، بهترین معلمان شهر را برای آموزش او فراخواند. البته اولین کتابی که آموخت قرآن کریم بود. خود به این نکته اشاره می‌کند «ولما فرغت من حفظ كتاب الله عزوجل، وهو الحلي الذي يتزيّن بلبسه العاطل، والحق الذي لا يأتيه من بين يديه ولا من خلفه الباطل، وغنيّت فقير ناظر العين بصورة المجلوّة، قريئ ناضر العيش بسورة المتأوّة»^(۱۰) و سپس صرف و نحو، فقه، حدیث و ادب را نزد

لقد کنت اعرف بابن الحسن
فلقینی العشق یابن الحزن
و لولا الهوى مالقيت الهوان

و لولا الدمى لم أقف بالدمن^(۱)
ابوالحسن^(۲) على بن حسن بن على بن ابي طيب
باخرزی سَنْخَی^(۳) در نیمه اول دهه دوم قرن پنجم،
حدود سالهای ۴۱۷-۴۱۳ هـ در روستای «مالین یا
مالان»^(۴) در خانوادای مرphe زاده شد.
برخی از منابع عنوان «تاج الرؤساء» و «الرئيس الشهيد»
رابرای او به کار برده‌اند.^(۵)

منابعی که در شرح احوال او می‌شناسیم، چندان متعدد نیست و کهن ترین آنها کتاب خود او، دمیة القصر فی عصرة اهل العصر^(۶) است که در جای جای کتاب، به ویژه در مقدمه پرتصنع آن به مراحل زندگی خود اشاره نموده است، هرچند که شیفتگی به آرایه پردازی، گاه این اطلاعات را گنج ساخته است.^(۷)
باخرزی در خانواده ای مرphe زاده شد. ثعالبی،^(۸) پدر او حسن بن ابی طیب را مردی خوش سیما، صاحب دولت و نعمت، ادیب، نثر پرداز و شعر سرا معرفی کرده است.^(۹) خود ابوالحسن در دمیة القصر اشعاری از پدرش نقل کرده است.

ابوالحسن هنوز کودکی بیش نبود که پدرش به



خواهد بود. راویان زیادی بوده اند که اشعار این مناطق را بر او عرضه داشتند، برخی از این شهرها را چندین بار مسافرت کرده مانند نیشابور، زوزن، خراسان و ری. گویی که با خرزی به بلاد شام، مصر، الجزیره و حجاز نرفته است، چون حتی یک نام از آنها برده نشده است.

بر کسی پوشیده نیست که با خرزی مدتی از عمر خود را در کار دیوانی سپری کرده است، اما درست پیدا نیست که با خرزی کار دیوانی را از کجا آغاز کرده، اگرچه خدمت او در دیوان رسائل عمید الملک کندری (۲۰) اندکی روشن تر است. کندری که از دوستان و هم کلاسی های وی بود در نیشابور به خدمت طغرل (۲۱)- که در کشاکش جنگ با غزنویان (۲۲) بود- درآمد و سال ۴۴۷ ق همراه او به بغداد رفت. در روایات دقیقاً روشن نیست که با خرزی کجا به او پیوسته است؛ اما آنچه مسلم است اینکه با خرزی و کندری در جوانی (۴۳۴ ق) نزد امام موفق نیشابوری درس می خوانند. با خرزی جوان که شعر سرایی آموخته بود، سه بیت هجای شوخی آمیز برای کندری سرود که آن را بیشترین منابع نقل کرده اند (۲۳). با خرزی خود می نویسد که وی تازه در دیوان رسائل به کار مشغول شده بود که روزی وزیر آمد و پرسید که آیا او همان گوینده «ا قبل» نخستین کلمه از سه بیتی با خرزی که حدود سیزده

استادانی چون امام موفق نیشابوری (۱۱) ابو محمد عبدالله جوینی (۱۲) ابو عثمان صابونی ملقب به شیخ الاسلام (۱۳) ابو الفضل میکالی، ادیب مشهور نیشابور (۱۴) و عمید ابوبکر قهستانی (۱۵) فرا گرفت. تعالی، ابن فارس (۱۶)، عبد القاهر جرجانی (۱۷)، ابن برهان (۱۸) دیگر اساتید او می باشدند.

وی نخست، شاگرد شیخ ابی محمد جوینی، پدر امام الحرمین جوینی بود و با تبحر در علم دین و فقه شافعی، به زودی از آن منصرف شد و به علوم ادبی پرداخت و در شعر و کتابت عربی و فارسی شهرت بسزایی حاصل کرد (۱۹).

با خرزی دیر زمانی در کار تحصیل بود تا بی شکیب شد و در ۴۳۴ ق، تصمیم گرفت با وجود کمی سن، در طلب دانش یا شغل، بار سفر بینند. وی در مقدمه دمیه به بزرگانی که در شهرهای گوناگون دیده اشاره کرده است، مهم ترین شهرهایی که وی در نور دیده است عبارتند از: نیشابور، هرات، جرجان، مروروود، بلخ، ری، اصفهان، همدان، بغداد، بصره، واسط و ...

اگر اسامی شهرهایی که به آنها سفر کرده و انسان فاضل و یا راوی را در آنها ملاقات کرده و یا به یکی از کتابخانه های دیوان آن مراجعه نموده را جمع آوری کنیم می بینیم که تعداد آنها نوزده شهر و روستا

است، ولی علت واقعی محققًا معلوم نیست. احتمال می‌رود که به سبب نزدیکی باخرزی به نظام الملک، اسماعیلیان در قتل او دست داشته‌اند.^(۲۷) باخرزی چنان که نویسنده و محققی چیره دست است، شاعری بلند آوازه و ذولسانین است. هم به عربی شعر گفته است و هم به فارسی، اما در شعر عربی خوش ذوق تر و پخته تر است.^(۲۸)

پس از نگاه به دمیه متوجه می‌شویم که باخرزی یک ادیب سرشناس و خبره می‌باشد و با صنعت شعری آشنائی داشته و به نیازهای ادبی عصر خود آگاه بوده است. همچنین نتیجه می‌گیریم که باخرزی قدرت نگارش علوم خود را به خوبی داشته که آنها را بطور مستقیم ارائه نموده و گاهی بصورت نثر غیر مستقیم به رشته تحریر در آورده است. او به آیات قرآنی یا ایيات شعری یا اخبار استناده می‌کند و مواردی را به عنوان شاهد ذکر می‌کند و یا به آنها اشاره می‌نماید، زیاده روی او در این زمینه نشان دهنده قدرت درخشان یا تعهد و یا تظاهر او می‌باشد.

باخرزی طی سفرهای علمی خود توانست کتابهایی را پیدا کند که روزگار آنها را فراموش کرده بود و دیوانهایی را یافت که زمانه آنها را مفقود کرده بود. قضا و قدر چنین خواسته بود که باخرزی و مانند او را به ماهده کند تا کتابها و دیوانها را به ما معرفی نماید و کتابخانه‌های بزرگی که اغلب آنها فعلاً از بین رفته اند را به ما بشناساند. از مهمترین کتابهای مورد استناد باخرزی دو کتاب هستند که شامل نمونه های بیشماری از شعر و شاعرا می‌باشند، لذا شایسته است که این دو کتاب را در زمرة کتابهای ادبیات و شرح حال دسته بندی کنیم: کتاب اول «جونة اللد» تالیف یعقوب بن احمد نیشابوری و دوم «قلائد الشرف» تالیف ابو عامر الفضل بن اسماعیل جرجانی^(۲۹) است. هر دو مؤلف و هر دو کتاب از نخستین راویان مورد اعتماد باخرزی بوده اند، او کتاب «طراز الذهب علی و شاح الادب» تالیف ابو المطهر را نیز مورد مطالعه قرار داده است. هر سه کتاب متاسفانه مفقود شده اند.

باخرزی از کتابخانه هایی نام می‌برد که دیوانهای شاعران را در آنها مطالعه کرده است. این امر، میزان توجه او را به تحقیق و همینطور توجه و عنایت به ادبیان را در مورد تأسیس کتابخانه های خصوصی و توجه امیران به تأسیس کتابخانه های عمومی را نشان می‌دهد. از مهمترین کتابخانه هایی که به آنها رجوع

سال پیش در هجو او سروده بود) است؟ در هر حال وزیر به نیکی از او استقبال می‌کند. «أقبل» را به فال نیک می‌گیرد. بنا بر روایت یاقوت، فردای آن روز بود که باخرزی دالیه بزرگ خود را در مدح وزیر خواند. این قصیده که مجموعاً چهل بیت از آن باقی است باعث شد که وزیر، نزد امیران عرب به این شاعر عجم بنازد و او را صله‌ای هزار دیناری ببخشد. با این همه و به رغم آنکه وی انتظار داشت به لطف وزیر، مراتب عالی یابد، هیچ گاه از دیبری دیوان پا فراتر ننهاد. باخرزی که در اواخر کار کندری یعنی در ۴۵۵ ق، در بغداد بود، کوشید به درگاه خلیفه نفوذ کند و سرانجام توانست «بائیه ای» را که بیست و نه بیتش در دیوان گردآمده است، به او تقدیم کند.

بنابراین روایت، مردم بغداد شعر او را سست خوانند، زیرا در آن «برودت عجمی» احساس می‌کردند. باخرزی نیز ناچار چندی در کرخ بغداد زیست تا زبان و ذوقش قوام یافت و مورد قبول بغدادیان قرار گرفت. ظاهرا بخت با شاعر عجم یار نبود و مدح خلیفه در به روی او نگشود، زیرا اندکی بعد، او را در نیشابور می‌یابیم. از آن پس تا زمان گوشه گیری، از زندگی او اطلاع رoshnی نداریم. بعید نیست که در دستگاه طغرل و نظام الملک^(۳۰) به کاردبیری مشغول شده باشد، زیرا می‌بینیم که طغرل را در یک قصیده بزرگ و یک قطعه کوچک، و نظام الملک را در سه قصیده مدح گفته است و در دمیه بارها در بزرگداشت این وزیر سخن گفته و اساساً دمیه را به او تقدیم داشته است. باخرزی را در بسیاری شهرهای دیگر همراه با بزرگان ادب می‌یابیم؛ و نیز می‌دانیم که وی با ادیب یعقوب بن احمد نیشابوری^(۳۱) صاحب نخستین فرهنگ عربی - فارسی همنشینی داشته است. اما به آسانی نمی‌توان برای این سفرها ترتیب زمانی روشنی یافت. در ۴۶۴ ق) باخرزی به دلیلی که بر ما پوشیده مانده از هر کار کناره جست و از آن پس در شهر خود باخرز کاری جزت‌تألیف و همنشینی با دوستان نداشت.

باخرزی دارای مذهب تسنن بود و از غزنویان و سلجوقیان معاصر خود پیروی می‌کرد. در لابه لای دمیه او چیزهایی در حمایت از مذهب تسنن می‌بینیم.^(۳۲) سرانجام در ذیقعده ۴۶۷ ق در مجلس انس به دست غلامی ترک کشته شد. عوفی تاریخ قتل او را ۴۶۸ ضبط کرده است. ذکریای قزوینی در سبب قتلش افسانه‌ای پرداخته

طلل الحبيب و لا تحبى المزلا

تيمم الملك المظفر طغرا

فوجدتها جراراً مجرورة

فرأيتها مكارة ممكورة.

همبرروي تو نگار که دید

ماه بر سرو جوپيار که دید

سر بسر دُر شاهوار که دید

زنگی سست و بیقرار که دید

روز و شب مانده در خمار که دید؟

وله ايضاً:

خال ماشوريه سيمين تو ديدم صنما

بزدم از طرب و شادی صد نعره برو

ظن چنان بردم کز غاليه سنبل خويش

بچکانيد سرزلف تو يك قطره برو

و او راطرب نامه ايست رباعيات بر حروف معجم و

معروفست، وقتي در بخارا در كتابخانه سرنديبي اين

نسخت در نظر آمده است و بيته چند از آن يادبود

نوشته آمد:

پيرامن روز قيرگون شب دارد

زير دو شکر سى و دو کوب دارد

بر سرخ گل از غاليه عقرب دارد

وز نوش دو ترياك مجرب دارد

همو راست رباعي :

بر گردن خويش بسته اى عقد گهر

وز گوش بياويخته اى حلقه زر

گوئي غم عشق جلوه كرد اى دلبر

زاشك و رخ من بگردن و گوش تو در

و در آن وقت که حيات مستعار را وداع ميکرد و نفس

تخدالركاب فلا تعوجُ بنا على

و تحرك الاعطاف تشميراً بنا

و در قطعه اى مى گويد:

و لقد جذبت الى عقرب صدغها

و كشفت ليلة وصلها عن ساقها

و از عربي پبارسي ميگويد:

چون تو يارا گزيرده يار که ديد

مشك بر برگ تازه گل که شنيد

صدفى خردك از عقيق یمن

واوفتاده نگون بر آتش تيز

نرگسى ناچشide هرگز خمر

ريل ماده خون چون چکانيد هر خاطری که

سکندروار در سواد حروف آن بياض جولان کند همه

پر درر و جواهر گردد و هر ناقد که آن نقود رايچ را بر

محک سواد قلب زند همه عيار آب زر يابد و در اقبال

سن شباب کاتب حضرت سلطان ركن الدين طغرل

بك بود و در آن خدمت محلی عالي و رتبتی سامي

داشت ، اسيابي مهيا و عيشى مهنا و چون ببصر ثاقب

و بصيرت ناقد بديد که همه سعادتها در عزلتست که

تمامت عز و تتمه دولتست انزوا اختيار کرد و عزلت

گزيرد و دست از کار بکشيد و روز و شب با حريفان اهل و

ظريفان بافضل بمعاشرت عقار و معاشرت دلدار مشغول

شد ... و اشعار تازى او بسيار است در غایت سلاست و

نهایت لطافت و درين وقت در خدمت صدر اجل كبير

تاج الملك شرف الدولة والدين عمدة الوزرا محمد بن

حسن رفع الله قدره بودم که ديوان شعر تازى او

که موسومست بـ«الاحسن فى شعر على بن الحسن»

مطالعه افتاده بود و از آن لطيف اقتباس ميرفت که

ناگاه آفتاب جلال صدر كبير ملك النواب نصيرالملک

طلع کرد آن نسخه بخدمت او پيش کشيد و از آنجا

بيته چند تازى به خاطر مانده بود. در قصيدة اى مى

گرده و در آنها مشغول شده است بيت الحكمه، دارالعلم ، خزانه عميد الملک ، خزانه نظامى در نيشابور و كتابخانه ناصح الدوله فندورجي مى باشند. بنابراین مى توان گفت نخستین منابع باخرزى در تحقيق عبارتند از: كتابخانه ها، نوشته ها و ارتباط مستقيم با ادييان يا راويان آنها.

عوفى (۳۱) باخرزى را اينگونه مى ستاييد: الرئيس الشهيد ابوالقسم على بن الحسن بن ابى طيب الباهرزى . خسن خلق و عالي سخن بود، آسمان مجد وبزرگى و آفتاب فضل و بزرگوارى ، عرصه فصاحت او با فساحت و شيوه دست راد او بذل و سماحت ،نظم او از مقام ايام جوانى خوشتر و نثر او از طراوت عهد شباب دلکش تر، در ميدان بيان سابق و بر فضلاء جهان فايق ، در هر دو قلم در عالم علم گشته و بهر دو زبان از فضلاء زمان قصب سبق در ريد و برهان فضل و شاهد بزرگى او كتاب «دمية القصر» است که جمع آورده است بلغت عربي و در معنى اين تأليف داد سخن داده است و از رگ اندشه خون چکانيده هر خاطری که سکندروار در سواد حروف آن بياض جولان کند همه پر درر و جواهر گردد و هر ناقد که آن نقود رايچ را بر محک سواد قلب زند همه عيار آب زر يابد و در اقبال سن شباب کاتب حضرت سلطان ركن الدين طغرل بك بود و در آن خدمت محلی عالي و رتبتی سامي داشت ، اسيابي مهيا و عيشى مهنا و چون ببصر ثاقب و بصيرت ناقد بديد که همه سعادتها در عزلتست که تمامت عز و تتمه دولتست انزوا اختيار کرد و عزلت گزيرد و دست از کار بکشيد و روز و شب با حريفان اهل و ظريفان بافضل بمعاشرت عقار و معاشرت دلدار مشغول شد ... و اشعار تازى او بسيار است در غایت سلاست و نهايـت لـطـافـت و درـين وقت در خـدمـت صـدر اـجل كـبير تـاجـ الملكـ شـرفـ الدـولـةـ والـدـينـ عـمـدةـ الـوزـراـ محمدـ بنـ حـسنـ رـفعـ اللـهـ قـدرـهـ بـودـمـ کـهـ دـيوـانـ شـعرـ تـازـىـ اوـ کـهـ مـوسـومـستـ بـ«ـالـاحـسنـ فىـ شـعرـ عـلـىـ بنـ الـحـسـنـ»ـ مـطالـعـهـ اـفـتـادـهـ بـودـ وـ اـزـ آـنـ لـطـيفـ اـقـتـباسـ مـيرـفتـ کـهـ نـاـگـاهـ آـفـتابـ جـلـالـ صـدرـ كـبـيرـ مـلكـ النـوابـ نـصـيرـالـملـکـ طـلـوعـ کـرـدـ آـنـ نـسـخـهـ بـخـدمـتـ اوـ پـيشـ کـشـيدـ وـ اـزـ آـنـجـاـ بيـتهـ چـندـ تـازـىـ بهـ خـاطـرـ مـانـدـهـ بـودـ درـ قـصـيـدهـ اـىـ مـىـ گـوـيدـ درـ مدـحـ طـغـرـلـ بـکـ :ـ سـرـنـاـ وـ مـرـآـةـ الزـمانـ بـحالـهاـ

فالآن قد محققت و صارت منحلا

بازپسین در مهبل حلق او تردد میکرد در آن حالت بی حیلت این رباعی بسوز دل و درد جان گفته است . رباعی :

من می بروم بیا مرا سیر بین

وین حال بصدهزار تشویر بین
سنگی زبر و دست من از زیر بین
وز یار بریدنی بشمشیر بین
و چون از این بناء فنا رخت بعالم بقا برد عیاضی(۳۱)
در مرثیت آن کان مرتبت این ایات پرداخت :
مسکین علی حسن که از آن شوم کارزار
بی جرم چون حسین علی کشته گشت زار
شیری بُد او که بود ادب مرغزار
گر کشته شد عجب نبود شیر مرغزار(۳۲)

آثار باخرزی

۱- دیوان، این اثر باخرزی شهرت گسترده ای داشته و غالب نویسندگان آن را به شهرت و نیکویی وصف کرده اند. باخرزی خود این دیوان را گرد آورده بود و شاعری به نام ابوالعلاء بن غانم هروی در نیشابور آن را نگاشته بود. این دیوان گزیده هایی نیز داشته است:

یکی از آنها الملتقطات (گزیده ها) نام دارد که به یکی از نسخه های دمیه منضم، و همراه با آن توسط طباخ(۳۳) چاپ شده است؛ دیگر «الاحسن فی شعر علی بن الحسن» برگزیده ابوالوفاء اخسیکتی(۳۴)

است که در موزه بریتانیا نگهداری می شود. قزوینی اشاره می کند که الحسن هزار بیت است و باخرزی خود آن را برگزیده است. عوفی نیز چگونگی جابه جا شدن آن را در خزاین وزیران نقل کرده است.

۲- در کتابخانه توپقایی سرایی، مجموعه منحصر به فردی موجود است که ظاهراً دیوان کامل باخرزی را دربر دارد. در آن دو «الروزنامجه» نقل شده که بیشتر ذکر مجالسی است که در زمان عبدالحمید بن یحیی (۴۴۳-۴۴۱ هـ) در زوزن(۳۵) تشکیل می شده است.

۳- همچنین در مجموعه موجود در توپقایی سرای رساله ای منتشر در نجیرگانی به نام «رسالة الطرد» نقل شده که در ۱۹۷۵ م به کوشش محمد قاسم مصطفی در مجله معهد المخطوطات العربیه به چاپ رسیده است.

۴- دمیة القصر و عصره اهل العصر. این کتاب بارهای به چاپ رسیده است، از آن جمله در حلب(۱۹۳۰م)، به کوشش محمد طباخ که بسیار ناقص، و بیش از نیمی از آن ساقط گشته است؛ چاپ عبدالفتاح در

چند کتاب بعنوان ذیل بردمیه نگاشته شده است:

نخست و شاح الدمیه است که ابوالحسن علی بیهقی(۵۶۵-ق) فراهم آورد. سپس تکلمه ای به نام دره الوشاح بر آن افزود و بخشی از این کتاب به صورت خطی موجود است. دیگر کتاب زینه الدهر است.

آثار یافت نشده: ۱- شعراء باخرز، می تواند نام کتابی باشد که او در نوجوانی تدوین کرده است.

۵- غالیة السکاری، کتابی بوده در احوال نیشابور که باز او خود در دمیه، در آغاز بخش شعرای نیشابور به آن اشاره کرده است.

۶- باخرزی خود در دمیه به رساله ای در تفضیل البرد اشاره می کند که در معارضه با وزیر ابوالعلاء محمد بن علی ابن حسول نگاشته است.

۷-

الاربعون فی الحديث.

۸- طرب نامه، که مجموعه رباعیات او بوده است عوفی این کتاب را در کتابخانه سرنديبی دیده و چند رباعی از آن را که به یادش مانده بود، آورده است. و نیز خوب است اشاره کنیم که یک نسخه از الامثال السائره صاحب ابن عباد به خط باخرزی موجود است.

۱- فاضلی، محمود، معرفی ابوالحسن باخرزی از خلال اشعارش، ص ۲۰ به نقل از دیوان باخرزی

۲- در بعضی کتب از وی با کنیه «ابوالقاسم» باد شده است. بارع روزنی، باخرزی را با این کنیه مخاطب قرار داده است: أبا قاسم لازلت فينا عطية / من الله لا أمست

ید الدهر مجنوذة

۳- فاضلی، محمود، معرفی ابوالحسن باخرزی از خلال اشعارش ص ۲۰

۴- روستای مالین را زادگاه اویله او دانسته اند، جایی که اشاره به جامانده از آن به

صورت تپه هایی مشرف بر شهر باخرز با پستی و بلندیهای بسیار، حکایت از شهری

- بزرگ، آباد و پررونق در صدر اسلام دارد. این شهر روزگاری کرسی باختر زمین بوده و در سده چهارم هجری شهری آباد بوده است. (معرفی ابوالحسن باختری از خالد اشعاresh ، محمود فاضلی ۲۱)
- ۵- وکی فقه، دانشنامه حوزوی عر، رک آثار باخزی (بایان همین مقاله)
- ۷- نونه ای از نظر باختری در مقامه دمیة القصر: «أقْتُولَ بَعْدَ إِنِّي مُنْذَ نَاسَتْ عَلَى الشَّهَاطَاتِ عَذْبَةً ذَوَابَتِي، وَأَمْضَتِ لِلْمُتَفَرِّسِ الْمُتَصَوِّبِ الْمُحَاطَاتِ مُخْلِّةً نَجَابَتِي، وَأَنْسَ مِنِ الْوَالِي، رَضِيَ اللَّهُ عَنِهِ، فِي مُنْصَرَفَاتِ أَهْوَالِ رَسْدَا. وَكَشَفَ عَنِ الْجُوَهِ الْحَاقِئَنِ أَغْطِيَةً مِنِ الظُّنُونِ رِيدَا، فَلِمْ يَحْفَلْ بِحِمَارَةٍ قِيَظَ جَوَاهِه مَحْمُومٌ، وَرَوْشَجَهَا بِحَمْمَ عَلَى الْتَّهَابِ الْفَضَارِمِ أَمْرَهَا، وَالْنَّقَاطِ النَّاعِمِ جَمِرَهَا، وَلَا صِبَارَةٌ شَوْتَهَا، وَشَرَّهَا شَمَرْ، وَنَحْشَهَا حاشا الْمَجْلِسِ الْعَالِيِّ - مُسْتَمِرٌ، يَرْسِيَ قَرَهَا الْطَّلَبَ، وَيَنْدِفُ صَنِيرَهَا الْعَطَبَ، وَتَحْمَدُ سَوَاقِيَهَا كَالْأَجْحَارِ، وَتَكْفَتُ أَفَعِيهَا إِلَى الْأَجْحَارِ.»
- ۸- ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل تعالیٰ نیشابوری شاعر، زبان شناس، معروف به ابومنصور نیشابوری و حاجظ نیشابور است. غالی در طول دوران خود بیش از ۱۶۰ اثر در حوزه‌های مختلف ادبی به نگارش درآورد، اما از آن جا که همه ای اثار وی به زبان عربی است، در بین فارسی زبانان کمتر شناخته شده است. مشهورترین کتاب او، «تیمیة الدهر فی محاسن اهل العصر» است که «دمیة القصر» باختری تکمله ایست بر آن.
- ۹- دایرة المعارف برگ اسلامی /ج ۱۱ ص ۵۴ / باختری
- ۱۰- دمیة القصر وعصرة أهل المصر/ على بن الحسن بن على بن أبي الطيب البالاخري / تحقيق دراسة: د. محمد الونجي/ص ۱۵
- ۱۱- امام موفق نیشابوری فاضل، عالم و استاد خواجه نظام الملک، حسن صباح و خیام بود. وی جزء بزرگانی بود که در نیشابور به هنگام هجوم سلجوقیان مقتی بود و تسلیم شهر را به ابراهیم بنال برادر طفرل تصویب کرد و ظاهرًا قبلًا با او مکاتبه هم داشته است. وی کسی است که «عبدالملک کندری» را به طفرل معرفی کرد و عبدالملک به خدمت طفرل درآمد و به وزارت او رسید. به گفته تاریخ بیهقی وی امام صاحب حدیشان بوده است. ناصرخسرو در سفرنامه گوید که: «در سفر به مکه از نیشابور در صحبت خواجه موفق که خواجه سلطان بود به راه کوان به قومس رسیدم».
- ۱۲- ابو عبدالله محمد بن حمویه جوینی (۵۳۰ - ۴۴۹ هجری قمری) از صوفیان اهل خراسان بود. در قرن پنجم هجری و در زمان حیات او، تصوف در خراسان بزرگ گسترش و رونق سیاری داشت. مانند برادران غزالی، ابومحمد غزالی و احمد غزالی از اصحاب ابوعلی فارمادی بود. وی مؤسس خاندان بزرگ حموی و جد بزرگ صوفی مشهور قرن هفتم سعدالدین حمویه (متوفی ۶۵۰ هجری قمری) بود. رسالهای کوتاه به نام «مقامات الصوفیه» از او در دست است که هنوز به چاپ نرسیده است.
- ۱۳- صابونی، اسماعیلین عبدالرحمن، کیمی اش ابوعلمان، عالم و محدث شافعی قرن پنجم، مهمترین شرح حال زندگی او عبدالغفار فارسی (ص ۱۷۶-۱۸۱) آورده است.
- ۱۴- ابوالفضل عبدالله بن احمد میکالی (درگذشته ۴۳۶ ق / ۱۰۴۵ م) شاعر، محدث، ادیب، نویسنده و داشمند معروف آل میکال در سده پنجم هجری قمری بود. ابوالفضل به هر دو زبان فارسی و عربی شعر سروده؛ اثاراتش به زبان عربی است. ابوالفضل اهل نیشابور بود و همانند دیگر کسان آل میکال، زمانی بر این شهر رسیده است. ثالبی در تبیه الدهر، گزیده‌های از اشار او نقل کرده و در کتابهای دیگر خود چون «الاعجاز» و «الایجاز» و «سحرالبلاغه» قطعاتی از سرودههای او را آورد هاست.
- ۱۵- فرخی سیستانی در دوح وی گوید: ای غالیه کشیده ترا دست روزگار/ باز این چه غالیه سست که تو برده ای بکار اروی ترا به غالیه کردن چه حاجتیست او را پنجه هست بد و دست بازدار اگر در جهان به فضل چن و دیگریست اما را کنون از آن خبرستی در این دیار
- ۱۶- ابوالحسن یا ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا بن محمد بن حبیب الرازی اللنوی یا ابن فارس. در علوم گوناگون بیوهی در لغت استاد بود. کتاب مجمل در لغت عرب از اثمار اوست. وی از شهرهای دیلمانی میسرود و در قزوین علم آموخت و نوبتی نیز به زیارت خانه (خدا) شد و در آنجا باز به علم‌اموزی پرداخت. صاحب بن عاد خود را مرهون دانش ابن فارس میداند. تالیفات او از تقطیع و اشتباه خالی است. وی از مخالفان شعوبیه بود. او به سخا مشهور بوده است و اشعار رائقه و رسائل بدیعه او مطبوع اهل ادب است.
- ۱۷- عبدالقاهر بن عبدالرحمان ابویکر جرجانی (۴۰۵-۴۷۴ هـ) زبانشناس و ادیب ایرانی قرن پنجم هجری و از نخستین پایه‌گذاران علم معانی و بیان است. او در جرجان به دنیا آمد و خانواده او ایرانی بودند. او به عربی شعر سروده و به گفته فیروزآبادی اشعار فراوانی داشت. او اثماری در زمنه علوم بالغی برای اثبات اعجاز قرآن تأثیف کرد. او همچنین به راضه میان علم نحو و منعی پرداخته است.
- ۱۸- ابن برهان، ابوالفتح احمد بن علی وفات ۵۲۰ هـ. ق. فقیه. شاگرد غزالی و ابویکر چاچی و غیرهما.
- ۱۹- زنگنه، ابراهیم، تاریخ و رجال شهرستان تایید، ۱۰۸، انتشارات حافظ ابرو ۱۳۸۸/
- ۲۰- عبدالملک کندری وزیر طفرل و آل اسلام پادشاهان سلسه سلجوقی طفرل بیک سلجوقی که در سال ۴۳۹ ق. ق با جلوس خود، سلطنت آل سلجوقی را آغاز کرد.

خوش درخشید وی دولت مستعجل بود

ترجمه: سیدشهاب الدین موسوی

مولانا محمد یوسف کاندھلوی (رح) از دیگاه علامہ ندوی (رح)

بوده است که سعادت ملاقات یا آشنایی با آن را نداشته باشد. با وجود این اطلاع و آگاهی (که ذاتاً مایه‌ی فخر نیست) با جرأت می‌تواند به عرض برساند که در رابطه با دعوت به ایمان بالغیب، شور و شعف و انهماک در دعوت، و قوت و وسعت تأثیر، این حقیر در این عصر، شخصیتی مثل مولانا محمد یوسف - رحمه الله - ندیده است. در شخصیت بی‌نظیرش، کمالاتی بسیار بلندی یافته می‌شد، قوت ایمانش، توکل و اعتمادش، جرأت و همت بی‌مثالش، نماز و دعایش، معلومات دقیق و عمیقش در مورد صحابه‌ی کرام - رضوان الله علیهم اجمعین - و استحضار احوال ایشان، اهتمام ورزیدن اش به سنت، فهم اش از قرآن و استخراج نتایج شگرف از واقعات انبیاء، توان وی در جمع بین دو مشغله‌ی متضاد، دعوت و تصنیف و در نهایت محبوبیت و مقبولیت غیر معمولی‌اش، قمام این‌ها صفاتی روشن و نمایان از زاویه‌های مختلف زندگی ایشان است که می‌شود در مورد هر کدام چیزهای زیادی نوشت. که لفظ لفظ آن را تمامی

مبالغه و غلو نموده‌اند. حقیقت این است که معاصرت معمولاً موجب بیگانگی و تنافر می‌شود و هرگاه با اختلاف سلیقه همراه باشد و موانعی همچون رسوم رایج و متدالو نیز ایجاد کند، در این صورت پرده که به جای خود، بلکه دیواری قطور در میان حائل می‌گردد. و به این ترتیب در مورد این شخصیت هر قدر از اخلاص و صداقت، و از احساس مسؤولیت و تقوی سخن گفته شود، حمل بر مبالغه و خوش باوری می‌گردد.

راقم سطور، کاملاً تهی‌دامنی و بی‌پیاعتی خویش را احساس می‌نماید. اما این مطلب نه تقدیری است و نه تدبیری زیرا اسباب و موقعیت سیاحت در ممالک اسلامی و آگاهی از عالم اسلام چنان برایش میسر شده که برای کمتر کسی از هموطنان و همسن و سلانش (بدون تحریر و تقصیری)، این فرصت فراهم شده است. حلقه‌های دینی - علمی دنیای اسلام، خصوصاً کشورهای عربی را از نزدیک دیده و تجربه نموده است. در دور حاضر کمتر حرکت و نهضت، یا شخصیت بزرگی

«آنچه از قدر ایشان، ما مردم می‌دانیم، شما چه می‌دانید، احوال مردم هند بر ما مخفی نیست که خود مولد و منشأ فقیر است و بلاد عرب را نیز دیده‌ایم، و سیر نموده، احوال مردم ولایت از ثبات آن جا شنیده‌ایم، و تحقیق کرده که عزیزی که بر جاده‌ی شریعت و طریقت و اتباع کتاب و سنت همچنین استوار و مستقیم باشد، و در ارشاد طالبان شافی عظیم و نفس قوی دارد درین جزو زمان، مثل ایشان در بلاد مذکوره یافته نمی‌شود مگر در گذشتگان. بلکه در هر جزو زمان وجود چنین عزیزان کمتر بوده است، چه جای این زمان که پرفتنه و فساد است.»

حکیم الامت، امام وقت، حضرت شاه ولی الله دھلوی-رحمه الله عليه- با این الفاظ، در مورد معاصر مشهور و نامور زمانه‌ی خود، حضرت میرزا مظہر جان جانان، شہادت و گواہی داده است. معلوم نیست زمانی که این الفاظ را در باره ایشان به کار برده، چقدر باعث شگفتی اهل علم و آگاهان شده است! و چه قدر ابنای زمانه آن را حمل بر

بالغیبِ مولانا محمدیوسف - رحمه الله - در عصری که مادیت و بای‌عام جامعه شده است، گاهی دل هزاران شنونده از احساسات ایمانی و لذت قربانی لبریز و سرشار می‌گشت و در اثر آن نمونه‌هایی از ایثار و قربانی به نمایش می‌گذاشتند که بزرگترین و مؤثرترین سخنرانی‌های علمی و دلایل عقلانی و مصلحت‌های حکمت‌آمیز توانایی ساختن چنین الگوهایی را نداشت.

در اثر همین سخنرانی‌های آتشین بود که صدای این حرکت به دورترین نقاط عالم رسید. هزاران انسان، از هر طبقه‌ی جامعه برای ماهها خانه و زندگی را رهانده و به قاره‌های دوردست دیگر سفر نمودند و در مسیر دعوت و تبلیغ بزرگترین مشقت‌ها و مشکلات را به جان خریدند. آن‌ها با قام دریادی و همت عالی، وقت و مال خود را در راه خدا صرف نمودند.

اگر اراده‌ی خداوندی می‌بود و زندگی مولانا وفا می‌کرد، با این کیفیت نیرومند دعوت به ایمان بالغیب (که در این زمانه به مشکل در نهضتی دیگر یافته می‌شود) بیشتر از این‌ها سبب انقلاب و اصلاح در جامعه و تغییرات وسیع و عمیق در عالم می‌گشت. و این نیروی ایمانی افراد در زندگی اجتماعی‌شان نیز مؤثر می‌افتد.

گاهی در مجالس وی، خاطره‌ی مجالس وعظ حضرت شیخ عبدالقدار گیلانی - رحمة الله عليه - مجسم می‌شد که با سخنرانی‌ها (ی لبریز از نفي غير الله) بر هزاران دل و دماغ اثیری عمیق می‌گذاشت. وقتی انسان مواعظ شیخ عبدالقدار را که در فتوح الغیب و دیگر مجموعه‌ها به ثبت رسیده است مطالعه می‌کند، احساس

ایمان و دعوت در مصاف ارباب اقتدار، حکومت و سرمایه‌داران، صداقت ابدی خداوند در مورد وعده‌ها و جهان‌شمولي سنت‌های الهی، با تمام نیروی ایمانی و حالت بیخودی و با سوز و گدازش بیان می‌فرمود، شنونده برای مدتی از دنیای حواس و مادیت خارج می‌شد و به دنیای ایمان بالغیب می‌رسید و سلسله‌ی اسباب و مسیبات و رابطه و تعلق مقدمات و نتایج، چنان

آن کسانی که سعادت حضور در محضرش را برای چند روزی داشته یا شرف رفاقت و همراهی در سفری با ایشان نصیباً شده باشد، تصدیق و تایید می‌کنند. و تعداد این افراد به هزاران فرد می‌رسد.

در حقیقت همگی موارد فوق و علاوه بر آن بسیاری از صفات نیک دیگر، می‌تواند موضوع سیرت و زندگی ایشان قرارگیرد. بعضی از کمالات و امتیازات بین ایشان و دیگران مشترک است و امکان این که بعضی شخصیت‌ها در این زمینه‌ها از ایشان فایق و برتر نیز باشند وجود دارد. اما راقم سطور امتیازاتی را در اینجا انتخاب نموده است که (بنا بر علم و معلومات محدود وی) کسی دیگر در آن، با ایشان شریک و سهیم نیست و کسی دیگر همتراز ایشان به نظر نمی‌رسد. -والغیب عنده‌له-

تا جایی که به عنوان اول، ارتباط دارد، دعوتی خالص‌تر و کوبنده‌تر از دعوت ایشان به سوی ایمان و باورداشتن به حقایق غیبی، وعده‌های الهی و اطلاعات داده شده به پیامبران، و با این اعتماد و یقین، کشتن زندگی را رهانده کردن، در جایی دیگر مشاهده نکرده‌ایم.

وقتی ایشان در مورد ذات و صفات الله تعالیٰ، قدرت «کن فیکون» وی، چرخاندن کل نظام عالم بدون شرکت غیر، تهی بودن اسباب از حقیقت، بی‌اعتباری خواص اشیا و تجربیات انسانی، تحکیر و نفی محسوسات و مشاهدات، شکست و تسلیم نظام تکوینی در مقابل احکام الهی و نظام تشریعی، بی‌ارزشی و بی‌حقیقتی وسایل و ذخایر در برابر صفات ایمانی - اخلاقی و اطاعت و بندگی، فتح و غلبه‌ی کارگزاران نبوت و اهل

مربوط می‌داند. و در هیچ حرکت و دعوت دینی قلندر صفتانی یافت نمی‌شوند که عاشقانه آتش نمروд را بی‌خطر احساس نموده و عقل را محو تمایشای لب بام نمایند. بلکه همان اندک ایثار و قربانی که ماشین هیچ حرکت دینی بدون این سوخت دو قدم هم به جلو نخواهد رفت، نیز نایاب گشته است.

تبلیغات و تلقینات پرجوش و خروش و پیاپی در مورد اهمیت و تقدیس پیشرفت و ترقی مادی خود مسلمانان را هم تحت تأثیر قرار داده است. در حالی که تمام قوت و نیروی فاتحانه‌ی این امت در ایمان بالغیب، جستجوی رضایت الهی و شوق بهشت مضمر بود.

امروزه [متأسفانه] مسلمان اسباب ظاهری معیشت را رزاق و روزی ده خود دانسته است، با دعوت ایمان



بدان جا تشریف می بردند و باز به همین صورت به ایراد سخن و راهنمایی های لازم می پرداخت. انگار تا الان مهر سکوت بر زبانش بوده و هم اکنون این مهر شکسته شده است و در پایان با چنان شور و احساسی دعا می کرد که انگار نه پیش از این دعا کرده و نه پس از این دعا خواهد نمود. در این دعا همه چیز می خواست و همه چیز در این دعا باید یادآوری شود. پس از این مرحله نیز به بهانه های مختلف به ایراد سخن می پرداخت. سپس برای مدتی به کار تألیف و تصنیف مشغول می شد. پس از آن وقت ناها فرامی رسید. بعد از ظهر نیز اندکی تدریس یا تألیف می نمود. ملاقات ها و پاسخ به نامه ها نیز ادامه داشت. گاهی بعد از عصر و مغرب نیز سخنرانی و بیان می نمود و در آن نیز همان تازگی و نشاط مشاهده می شد. بعد از نماز عشاء (که معمولاً با تأخیر برگزار می شد) کتابی از سیرت پیامبر اسلام - صلی الله علیه وسلم - یا مجموعه ای از داستان های صحابه - رضی الله تعالى عنهم اجمعین - خوانده می شد. هر چقدر که خسته و شکسته و بی خواب بود در روش هیچ گونه تغییری دیده نمی شد. تا دیر وقت از شب این رویه ادامه داشت، شنونده احساس می کرد که این شخص تمام روز را در استراحت به سر برده است. برای افرادی پست همت چون ما، باقی ماندنِ دو روز در نظام الدین هم مجاهده و آزمونی سخت به شمار می رفت. خودم حداقل همین طور بودم که اکثر اوقات خودم را مورد خطاب قرار می دادم: ای بی همت! این معمول زندگی مولانا است و تو تحمل دو روز را هم نداری! اما

این چنین حالت و کیفیت جذبی به چشم نخورده است. این جنبه، در ایشان چنان نمایان و حیث انجیز بود که تا زمانی که شخص برای مدتی با ایشان همراه یا همسفر نمی شد با تعریف دیگران واقعه نگاری دقیق دیگران نیز نمی توانست به حقیقت آن پی ببرد. انسان چند روزی که در معیت ایشان می بود، مشغولیت و انهماک ایشان و جذب و استغراق شان را می دید حیران می شد و نمی توانست درک کند که این همه تازگی و نشاط از کجا می آید و سرچشمه ی آن کجا است؟! در حالات عمومی بجز «عشق» و در احوال خاص به جز تأیید الهی و نصرت غیبی هیچ توجیه دیگری نمی تواند داشته باشد.

ایشان همواره روزانه پس از نماز صبح در طول دوازده ماه سال و در هر سی روز ماه، به سخنرانی می پرداخت که این سخنرانی از دو و نیم الی سه ساعت کمتر نبود. که در آن مشقت های فصلی، گرمی آفتاب، بیماری، کم و زیاد شدن جمعیت هیچ تأثیری نداشت. این مجاهده در رمضان المبارک که معمولاً عادت مردم است که پس از نماز صبح می خوابند، چندین برابر می شد. در ماه مبارک رمضان قسمت بیشتر شب شان به شبیداری و کار دعوت صرف می شد، با این وجود پس از ادای نماز صبح، با نشاط کامل و نیروی تمام به سخنرانی می پرداخت و با همین نیرو تا آخرین لحظات به دعوت و ارشاد می پرداخت.

در عموم روزها در ضمن صرف چای و صبحانه یا پس از آن دوباره به صحبت و گفتگو می پرداخت. معمولاً در این وقت جماعت ها و گروه های مبلغ روانه می شدند،

می کند شخصی با قمام بی بائی و جرأت و قدرت، گرزی را می چرخاند و با ضربات سهمگینش هزاران بت مادیت را تکه و خرد می کند.

بدون تردید افرادی چون ما مغزان هیچ گاه از ارتباط بین اسباب و مسیبات آزاد نشده است و برای سعی و تلاش مادی در دین و شریعت قایل به جایگاهی هستیم و انسان را مکلف به سعی و تلاش می دانیم و در عالم اسباب، پست همتی و کوتاهی در سعی و تلاش مسلمانان را نیز سببی برای عقب ماندگی مسلمانان می دانیم. اما مولانا هرگز ادای این طرز فکر را هم نتوانست در بیاورد و ذهنش در عین آن مجالس وعظ کار خود را ترک نکرد. اما به صراحت باید اعتراض کنم که این دعوت ایمانی وی چنان نتایجی به ژمر نشاند که دعوت و شیوه های به ظاهر میانه رو و معتقد مکه حقایق عصر حاضر را نیز از یاد نبرده و مد نظر داشته است نیز قاصر بوده است. به وضاحت روشن گشت که:

«لاکه حکیم سر بجیب، ایک کلیم سربکف»

یعنی؛ هزاران حکیم و دانشمند که سر در گریبان تفکر فروبرده اند کار یک کلیمی چون موسی که سر را در کف اخلاص گذاشته است نمی کنند. (مترجم) دومین امتیاز و ویژگی ایشان این بود که دعوت و حرکتش چنان شفاف و انهمایی داشت که نه تنها نظری آن در میدان دیگر حرکت ها و دعوت ها به نظر نمی رسد، بلکه تا جایی که به نظر و آگاهی این کوتاه نظر ارتباط دارد، در دعوتگران هیچ حرکت مادی و سیاسی دیگری، نیز این استغراق، از خود فراموشی، والهیت و

می شتافتند. در واقع هنگام دعا اگر کیفیت و اثراتی که بر دل مردم طاری می شد ادامه می یافتد، مردم دیگر به امور دنیايشان نمی پرداختند و معلوم نیست چه انقلاباتی و تغییراتی در احوالشان پدید می آمد! اما نظام عالم این گونه در حرکت است و اثر هر چیز بر ما سُست عنصرها، موقتی است.

سومین ویژگی ایشان که نظری آن در دیگران به مشکل یافته می شود، تأثیر عمیق صحبت و بیان ایشان بر سامعین و حاضرین بود، خصوصاً بر آن انسان های سليم الطبعی که دل و دماغشان از دیگر اثرات آزاد است و ماده تسلیم و انقیاد در طبیعتشان غالب است. صحبت کیمیاگر و بیان های انقلاب انگیزشان، زندگی افراد بی شماری را متحول و دل و دماغشان را متاثر ساخته است. که تعدادشان قابل شمارش نیست. تأثیر این بیان ها و صحبت ها چنان عمیق بود که صورت، سیرت، رفتار اجتماعی و حتی طرز تفکر و گفتار هزاران نفر، چنان تحت تأثیر قرار گرفته بود که بر زبان شان همان الفاظ، کلمات و جملاتی جاری می شد که از زبان ایشان خارج شده بود. بسا افرادی که دعاها ایشان از ایشان رنگ و بو گرفته است. بسا افراد تحصیل کرده و با فرهنگی که زندگی و طرز رفتارشان کاملاً غربی و فتووالی بود، ولی هم اکنون هیأت یک مبلغ و دعوتگر درویش صفت و مجاهد جفاکش و فقیرمنش به خود گرفته است و مبلغ کلانی از درآمد و حقوقش صرف دعوت و تبلیغ، کمک و همکاری با رفقا و نصرت جماعت ها می شود و سهمی که به خود و مخارج خانوادگی اش اختصاص می دهد در حد یک کارمند متوسط یا یک کاسب

خورشید را هم در حالی که بالا آمد، ضعف دیده اند.

به خاطر دارم که یک بار در اجتماعی در شهر بپال بعد از نماز مغرب با قم نیرو و همان ظرفیت عالی همیشگی، سخنرانی مبسوطی ایراد فرمودند، در پایان، مطالبه و گسیل جماعت های مبلغ صورت گرفت. اطمینان داشتم که پس از این سخنرانی شورانگیز اندکی استراحت خواهند فرمود، خدا می داند از کجا عقد نکاحی پیش آمد که دوباره ععظ شروع شد، مطمئن بودم طی چند دقیقه ای بیشتر طول نخواهد کشید. اما اندکی بعد احساس شد که مولانا دوباره به جوش و وجود آمده است. و چنان به ایراد سخن پرداخت که گویا در طول روز خاموش بوده است و الان طبیعتش به جوش آمده است.

دعایشان نیز این گونه بود. کیفیت دعای مولانا، موضوعات آن، جوش و خروش، رقت انگیزی و تأثیر آن، از جمله ویژگی های مولانا بود که مردم را از نقاط دور برای دیدنش روانه می نمود. زمانی که دعا می کرد به حاضرین عجیب حالی دست می داد، خصوصاً وقتی به زبان اردو دعا می فرمود، سیلاب اشک سرازیر می گشت، از فاصله ی دور صدای ناله و شیون گریه کنندگان به گوش می رسید. نمونه ی ماضی قریب آن در مولانا سید احمد شهید رحمه الله - و جانشین ایشان، مولانا نصیر الدین - رحمه الله - مشاهده شده است. شاهدین بیان می کردند که در وقت دعا کاملاً مشهود بود که رحمت الهی به جوش آمده است.

بر حاضرین یک حالت وارفتگی و از خود بی خودی دست می داد، بعضی افراد دیوانه وار به بیرون از مجلس

طبع بهانه جو و آرامش پسند، ضعف سلامتی خود و ظرفیت عالی مولانا را دست آویز قرار می دهد و دنبال گنج عافیت می گردد. در این وقت اگر جستجوگری جستجو می کرد، آدرس خود را با زبان حال این گونه می داد که:

هوگا کسی دیوار ک سایه ک تل میر کیا کام محبت س اس آرام طلب کو یعنی: جناب خان، زیر سایه دیواری را برای استراحت انتخاب نموده است، این عافیت طلب چه نسبتی با محبت می تواند داشته باشد؟!

در مسافت، این اهتمام و استغراق به مراتب افزایش می یافتد، تعداد و مقدار ععظ و سخنرانی ها هیچ حد مشخصی نداشت. بعضی از دوستان محاسبه کرده اند که در این اواخر مجموعاً هشت ساعت به ایراد سخن می پرداخت. تعجب در این بود که هر گاه در حال سخنرانی بود شنونده ای که جدید آمده بود احساس می کرد که تازه صحبت شروع شده است، و تا کنون گوینده فرصت نیافرته تا احساسات و ماضی الضمیرش را بیان نماید، هم اکنون دروازه ی قلبش را گشوده است و می خواهد دلش را خالی کند. و کیفیت دعایشان نیز این گونه بود.

من خودم افتخار همراهی آخرین سفر حجاز مقدس را با ایشان نداشتم، اما به تواتر شنیده ام که این جوش و خروش و انهماک و جذبات به نقطه ی اوج خود رسیده بود. در صحن مسجد نبوی - صلی الله عليه و سلم - بعد از ادای نماز صبح بیان شروع می شد تا خورشید بالا می آمد. چشمان خوش اقبالی که در آغاز سخنرانی ایشان تابش ماه را بر روی گنبد خضراء دیده اند،



معمولی است.

چه بسیاراند دوستان و نیازمندانی که زندگی‌شان، ذوق عبادت‌شان، شوق خدمت، خشیت و انبات و فروتنی و تواضع‌شان را دیده از وجود خود خجالت می‌کشند. علم حقیقی در نزد علام الغیوب است، اما با دیدن اخلاص و اخلاق‌شان، می‌توان به ترقی و پیشرفت‌شان پی‌برد. آنایی که زنده‌اند (خداؤند در زندگی‌شان عنایت فرماید!) در مورد آن‌ها اظهار نظرکردن خلاف احتیاط است؛ «فإن الحي لا يؤمن عليه الفتنة» (۱) اما از کسانی که در گذشته‌اند می‌توان نام بسیاری را گرفت که در مقابل دیدگانمان از کجا به کجا رسیده‌اندو به قدری ترقی و پیشرفت کرده‌اند که نمی‌توان آنرا درک کرد.

از آن میان در این‌جا فقط به دوست عزیز و محبوب، مرحوم حاجی ارشد اشاره می‌کنم که (با وجود آن مسئولیت‌های بسیار و عالی) اخلاص و للهیت، تعلق و ارتباط نزدیک با خدا، استغراق و انهماک شدید در کارهای دعوت، کیفیت بینظیر ایثار و قربانی، تواضع و شکستگی، شوق خدمت و از همه بالاتر شهادتِ قابل رشک در همین راه، تا سال‌ها دلم را بی‌قرار می‌ساخت، و یاد و خاطره‌اش را تازه می‌کرد. شروع کار دعوت در ژاپن را خداوند برایش مقدر فرمود. و تا مدت‌ها اهل حجاز از او یادمی‌کردند.

در کشورهای زیادی در دور و نزدیک، افراد بی‌شماری هستند که با صحبت و همراهی چند روزه با حضرت مولانا یا با شنیدن یکی دو سخنرانی از ایشان، چنان متأثر شده‌اند که زندگی‌شان دگرگون شده‌است و در درون‌شان کیفیتی عجیب از ایمان و یقین، مشغولیت به امر دعوت،

ایجاد نمود که هزاران غیر‌مسلمان در آن شرکت نموده و متأثر می‌شدند. این همه خدمات، عمری دراز و زندگی طولانی را می‌طلبد، اما مولانا آن را در سن کمتر از پنجاه سال خود و در دوران بیست‌ساله‌ی دعوت و مسئولیتش به انجام رسانید و همه‌ی این منازل را پیمود و به ملاقات خالقش شتافت.

کام ته عشق مین‌بہت پر میر هم هی فارق هؤئ شتابی س یعنی جناب میر در مسیر عشق، مسئولیت‌های فراوانی داشت، ولی با عجله همه را به انجام رسانید. [متأسفانه] بر امت اسلامی زمانه قحط‌الرجایی طاری گشته است و امید نمی‌رود به این زودی شخصیت و دعوتگری با نفوذ همچون ایشان یافته شود.

سرود رفته بازآید که ناید نسیمی از حجاز آید که ناید غفرالله له و رفع درجاته.

پاورقی

(۱) این جمله از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنہ هست که می‌فرماید: به گذشتگان اقتدا کنید، چرا که در مورد زندگان نمی‌شود از فتنه اطمینان یافتد.

سلیقه‌ی دعا، کیفیت خشوع و خشوع در نمازها، عادت ایثار و از خودگذشتگی، ایجاد شده‌است. چنین افرادی در خارج از هندوستان و پاکستان، در قاره‌ی آمریکا، اروپا و آفریقا نیز یافته می‌شوند. جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی

شخصیت دعوتگر مولانا در کمال جوانی و عروج خود بود، پرندگی بلندپرواز همتش حاضر نبود بر بالاترین شاخه‌ها آشیانه سازد. هیچ جا برایش دور نبود و سخت‌ترین مشکلات در نظرش مشکل نبود. ایشان با تیزرفتاری اش، بلکه با سرعت همچون برقص، و با ناآرامی و یتایی اش، کار یک‌ساله را در یک ماه، و کار یک‌ماهه را در یک هفته یا چند روز انجام می‌داد.

بعد از پدر نامدارش، شروع به فرستادن جماعت‌ها به سرزمین‌ها و کشورهای جدید نمود و تمام دنیا را مثل صحن منزلش قرار داد. فرضه‌ی حج را احیا نمود و روحی نو در آن دمید. کاملاً مشهود بود که چقدر در کیفیات حجاج، تغییرات قابل توجهی ایجاد شده است.

تجمعات [تبليغی] از حدود محدود منطقه‌ی «میوات» تجاوز نمود و چنان وسعت و عظمت یافت که بزرگ‌ترین تجمعات سیاسی و همایش‌های مردمی (حتی از لحظه کثثت نیز) در مقابلش کمنگ جلوه می‌نمود. و به چنان جمعیتی رسید که قیام مولانا در نظام الدین با مشکل مواجه شد. در سخنرانی‌های تبلیغی، غیر مسلمانان را مخاطب قرار داده، اوضاع و احوال حاظر را تحلیل نموده، زندگی مادی موجود را مورد نقد، و سرچشمه‌ی تمام فسادها معرفی نمود و در آن چنان جذابیتی

ازدواج کامی بسوی جامعه ایدم آل

ابراهیم یوسف پور



به قول مولانا روم (ر) :
که عشق خلعت جانست و طوق کرمنا
برای ملک وصال و برای رفع حجاب
در حقیقت آفرینش همه آنچه که در کائنات است به
خاطر انسان بوده، همه در خدمت و فرمان اوست، چه
زیبا سروده سعدی علیه رحمه :
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت مخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان مبری
و سلام بر سید الکونین، پیامبر عرب و عجم که وجود
وی رحمتی بر جهانیان است، (وما ارسلناك الا رحمة
للعالمين) و سلام و درود فراوان بر یاران بی نظیر و اهل
بیت گرامیش باد.

اما، از آنجا که یکی از صفات خداوند و اسماء حسنی وی
حکیم است و (فعل الحکیم لا يخلو عن الحكمه) کار
حکیم بی حکمت نیست، اگر خوب بیندیشیم به این
نکته پی می بردیم که آفرینش این جهان و انسان،
بی هدف و بیهوده نیست و اگر با کلام الهی که همان
قرآن است ارتباط داشته باشیم، این مفهوم را بطور

حمدأ لله وصالة على النبى المختار - صلی الله علیه وسلم
- وصحبه الأخيار - رضوان الله علیهم أجمعین - و من تبعهم
يأحسان إلی یوم الدین. أما بعد: وَمَنْ آتَاهُ أَنْ حَلَقَ لَكُمْ مِنْ
أَنفُسِكُمْ أَزْواجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْتَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم ۲۱/۲۱) قال النبی - صلی الله
علیه وسلم - : يا معاشر الشباب من استطاع منكم البقاء
فليتزوج ومن لم يستطع فعليه بالصوم فإنه له وجاء. (صحيح
البخاری)

به نام خالق هستی و سپاس بی حد یکتا بی همتا
و خدای سبحان را که در اوج عزت و عظمت و اقتدار
است و از مثال و مانند مبراست(لیس کمثله شی)، و او
را سزد خدایی و فرمانروایی، اوست که با حکمت کامله
اش این کائنات را در نهایت نظم آفرید و انواع موجودات
زنده و غیر زنده را خلق نمود و از میان این مخلوقات،
انسان را ممتازترین ، شگفت انگیزترین و شریفترین آنان
معرفی نمود. و از روح خود در کالبد او دمید(ونفخت فیه
من روحی) و خلعت جانشینی و خلافت بر روی زمین را
برتن وی پوشاند (انی جاعل فی الارض خلیفه) و مداد
کرامت و شرافت را در گردن وی آویخت، (ولقد کرمنا
بنی آدم)

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
(روم ۲۱)

ترجمه آيه «در واقع ازدواج موجب سامان یافتن زندگی انسان می شود، و دین اسلام مسلمانان را نسبت به آن ترغیب و تشویق نموده است. همچنان که در آیه حدیث ذیل آمده است: فَإِنْ كَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتَّشِينَ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَا تَعْدُلُوا فَوَاحِدَةً» (النساء ۳/۲۳) تزوجوا الودود الولود فإینی مکاثر بکم الأُمُمِ ». (سنن أبي داود)

در سایه ازدواج است که کانون گرم خانواده پی ریزی می شود و در واقع خانواده سنگ زیرین بنای جامعه انسانی می باشد، خانواده کانون گرمیست که همیشه مالامال از مهربانی و عطوفت است و نیز با ازدواج است که نسل بشری تداوم و پرورش یافته و بقای انسانیت تضمین می شود، و باعث تسکین و آرامش نفس از نگرانی ها و افکار پریشان و دیگر اضطرابات می گردد. خانواده گویا یک نظام کوچک اداری است که با پیوند مقدس ازدواج شکل می گیرد و این نظام توسط یک وزیر خارجه که همان شوهر و یک وزیر داخله که زن خانواده می باشد، اداره می شود. اگر این نظام کوچک خانواده طبق آن چهارچوب و اصول و قوانین که اسلام ترسیم نموده حرکت نماید، شاهد سکون، آرامش ، مودت ، عطوفت و پرورش و تربیت نسلی ایمانی و خدایی خواهیم بود، و نیز شاهد جامعه ای خواهیم بود که براساس تقvoی و فضایل و ارزش های بلند اخلاقی پای ریزی شده و همه افراد آن با سعادت و خوشبختی زندگی را سپری خواهند کرد و دیگری خبری از مفاسد اجتماعی و اخلاقی و بی بندوباری در جامعه نخواهد بود.

فلسفه و حکمت مشروعيت ازدواج

اگر انسان خواهان تهذیب اخلاقی و نفسانی و سلامت روحی و روانی و اشیاع غریزه فطری خود باشد، باید به سوی ازدواج روی آورد. خداوند سبحان، برای اینکه جامعه از مفاسد اخلاقی و بی بندوباری و از هم گسیختگی مصون بماند و انسان سیر تکاملی خود را در مسیر بندگی و اطاعت از پروردگار به خوبی انجام دهد، ازدواج را به عنوان قانونی که ضامن سلامتی فرد و جامعه می باشد، معرفی نموده است. اکنون به بارزترین ثمرات ازدواج، برگرفته از کتاب «عقبات الزواج و طرق معالجتها على ضوء الإسلام» نوشته استاد شیخ عبدالله ناصرعلوan - رحمه الله - و ترجمه نگارنده این

آشکار و واضح در آن می یابیم، اکنون به این آیه از قرآن توجه نمایید که خداوند می فرماید: (وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) خداوند سبحان در این آیه به هدف والای آفرینش انسان اشاره می نماید که همانا شناخت پروردگار جهانیان است. وقتی هدف الهی از خلقت انسان، شناخت وی و ارتباط با اوست، بدون تردید اسباب ، وسائل و قوانین رسیدن به این هدف بلند و والا را نیز معرفی خواهد نمود، تا اینکه انسان در پرتو آن آئین و قوانین به شاه راه هدایت و سعادت نایل آید، پر واضح است که آن آئین و قوانین ، شریعت درخشنان اسلام است و با اسلام است که انسان در دنیا و عقبی سالم و سرفراز خواهد گشت. آری! اسلام دینی سرمدی ، کامل، و هدیه ایست که از آسمان بر اهل زمین ارزانی شده است . این دین هیچ چیز از زوایای زندگی انسان را فراموش ننموده و برای هر کدام اصول و قوانینی را وضع کرده و سعادت و کامیابی انسان را در گرو اتباع از آن، که همان اتباع و پیروی از خداوند متعال و پیامبر گرامی اش - صلی الله عليه وسلم - می باشد، نهاده است. خداوند متعال می فرماید: ((وَمَن يطع الله و الرسول فقد فاز فوزا عظيمما))، «کسی که از خداوند و پیامبر اطاعت نماید، به تحقیق به کمیابی بزرگ دست یافته است». از جمله این قوانین می توان قانون ازدواج را نام برد ، ازدواج پیوندی مبارک و میمون و رمز بقای انسان و عاملی مؤثر در صیانت دین و ایمان است و این امر میمیون حفاظتیست از کیان عفت و پاکدامنی، و مولد مودت و رحمت و جلب کننده رزق و روزی و اتباع سنت نبویست ، چون رسول گرامی اسلام - صلی الله عليه وسلم - فرموده است: «النكاح من سنتي»، ازدواج سنت من است.

همان طور که واقف هستید، انسان مخلوقیست نیازمند مانند سایر مخلوقات، یکی از نیازهای فطری انسان نیاز غریزه‌ی جنسی وی می باشد و مكتب انسان ساز اسلام، برای پاسخ به این عطش درونی و میل جنسی ، ازدواج را به عنوان یک امر پسندیده به ارمغان آورده است.

ازدواج نه تنها طغیان غریزه‌ی جنسی را مهار نموده، بلکه مایه آرامش و سکون انسان می گردد و مودت و رحمت را در بین انسانیت ایجاد می نماید، همان طوری که در آیه‌ی ذیل به آن اشاره شده است: وَمَنْ آتَيْتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا

۴- تعاون زوجین در تشکیل خانواده و تربیت فرزندان.
ازدواج باعث می شود که زن و شوهر برای بقای خانواده با یکدیگر همکاری نمایند و بتوانند فرزندشان را تربیت کنند و مسولیتهای زندگیشان را به انجام رسانند. در پرتو نظام خانواده است که زن و مرد مکمل و همیار یکدیگر می شوند، زن به تناسب سرشت و طبیعتش عهده دار امور منزل و تربیت فرزندان می باشد ، و مرد بنابر طبیعت و توانایی های جسمانی خویش ، نقش خاص خود را در خانواده ایفا می نماید، و از عمدۀ ترین مسولیتهای مرد در نظام خانواده، تلاش و کوشش برای تامین نیازهای خانواده ، حل مشکلات و مسائل جانبی خارج از خانه ، حمایت و نگهداری از خانواده در برابر کوران حوادث و مصیبتهای روزگار می باشد. و این گونه روحیه تعاون و همکاری بین زوجین تکامل یافته و به بالاترین مرتبه خود می رسد و در پرتو چنین روحیه ای ، کانون خانواده مستحکم تر و تربیت و پرورش فرزندان به صورت ایده آل انجام می پذیرد، و زن و شوهر از نعمت محبت و دوستی که در سایه حقوقی که اسلام آن را برای سعادت جامعه مقرر نموده بهره مند می شوند.

۵ - صیانت جامعه در مقابل امراض.
یکی دیگر از حکمت‌های خداوند فرزندان به نسبهایشان مصونیت جامعه از امراض است. امراض مسری و کشنده که نتیجه روابط نامشروع و گسترش زنا در جامعه می باشد، از جمله این امراض می توان بیماری سیلیفس و سوزاک و بیماریهای زیان بار دیگری همچون ایدز را نام برد، که این امراض باعث نازایی و گاهی مرگ و میر مرد و زن می گردد و ضعف جسمانی و معیوب شدن نسل بشری و شیوع بیماری وبا را در جامعه به دنبال دارد.

۶ - آرامش روحی و روانی.

پیوند مبارک زناشویی باعث بر قراری رابطه دوستی و مهربانی بین زن و شوهر می گردد و هر یک در اثر انس با دیگری کار روزانه اش را به پایان می رساند شوهر هنگامیکه کار روزانه اش را به کلی فراموش و به خانه برمی گردد و در جمع صمیمی و باصفای خانواده خویش قرار می گیرد ، تمامی غم ، اندوه و مشکلاتی که در طول روز با آنها مواجه شده، فراموش می نماید، رنج ناشی از تلاش و زحمت روزانه که باعث آزدگی اش شده از بین می رود. و نیز زن در چنین شرایطی، زحماتش را به کلی فراموش نموده

سطور اشاره می شود.

۱ - حفظ و بقای نسل بشر.

بدیهی است که بقای نسل بشریت به وسیله ازدواج صورت پذیر است و پیوند زناشویی بین انسانها راهی است برای تداوم نسل بشر تا پایان حیات او بر این کره خاکی، و خداوند در قرآن کریم نیز به این حکمت جامع اجتماعی چنین اشاره می نماید:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً / نساء ۱)، (ای مردمان! از پروردگارتان بترسید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بربروی زمین) منتشر ساخت).

(وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً) (نحل ۷۲) (خدا از جنس خودتان همسرانی برای شما قرارداد (تادر کنار آنان بیاساید) و از همسراتنان پسران و نوادگانی به شما داد).

۲ - حفظ روابط نسبی بین انسانها.

فایده دیگر ازدواج، افتخار کردن فرزندان به نسبهایشان می باشد. زیرا اصل و نسب دار بودن باعث اعتبار، ارزش، کرامت انسانی و خوبیختی است و چنانچه ازدواج نمی بود، جامعه از فرزندان نامشروع که هیچ اصل و نسب و کرامتی نداشتند، پر می شد و آنگاه در چنین جامعه ای، ارزشهای اخلاقی لطمه اساسی خورده و فساد و بی بندوباری و نا به هنجاری در جامعه گسترش می یافت.

۳ - مصونیت جامعه از انحرافات و بی بندوباریهای اخلاقی.

یکی دیگر از فواید ازدواج، صیانت جامعه از هرج و مرج و بی بندوباری اخلاقی و مصونیت افراد آن از مفاسد اجتماعی است، زیرا غریزه جنسی و گرایش به جنس مخالف تنها از طریق ازدواج، اشباع می گردد و از این جهت است که رسول گرامی اسلام (صلی علیه و سلم) خطاب به جوانان با شیوه ای جالب و زیبا، فلسفه اخلاقی ازدواج را این چنین بیان فرموده: ((ای گروه جوانان! هر کس از شما استطاعت (قدرت جنسی و هزینه زندگی را) دارد، ازدواج کند، زیرا که ازدواج چشم را بهتر کنترل می کند و ناموس را محفوظ می دارد، اما کسی که نتواند هزینه های ازدواج را تامین کند باید روزه بگیرد، زیرا روزه باعث کم شدن شهوت و غریزه جنسی می گردد)).

و در کانون گرم و باصفای خانواده احساس آرامش و سکون می کند. به این صورت زن و شوهر در کنار هم دیگر، در سایه زندگی زناشویی آرامش و سعادت و لحظات خوشی را تجربه می کند.

بدین صورت هر یک از آنها با جدیت، نشاط و اراده جدی به استقبال روز جدید می رود تا بتواند وظیفه و تکالیف مخصوص خویش را به نحو احسن انجام دهد، تا سعادت و خوشی را برای فرزندان و خانواده خویش به ارمغان بیاورد.

چه راست گفته پروردگار بزرگ در قرآن کریم، آنجا که فرموده: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّ خَلْقَ لُكْمَ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَرْوَاجًا لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَنْفَكِرُونَ» ((روم / ۲۱)) (و از نشانه های خداوند آن است که همسرانی از جنستان برایتان آفرید تا در کنار آنان آرام گیرید و بین شما محبت و الفتی پایدار و استوار قرار داده و در آن نشانه هایی است برای اهل تفکر و اندیشه))

۷- برانگیختن عاطفه پدر و مادر نسبت به فرزند.

ازدواج باعث می شود که محبت و احساسات نسبت به فرزند، از قلب پدر و مادر فوران کند و شعله های گرم احساسات و محبت خود را به جگرگوشه هایشان هدیه نمایند. بدون تردید اینگونه احساسات عمیق، تاثیر بسزایی در مراقبت از فرزند و نتیجه چشمگیری در توجه به حال فرزندان و تربیت آنان دارد، همین امر باعث شده که به خاطر مصالح و نیازهای زندگی فرزندان خویش، شب بیداری بکشند و برای فراهم نمودن آینده ای بهتر و الاتر و زندگی سعادتمدانه آنان از هیچ کوششی دریغ نورزند.

آنچه ذکر شد، پرتویی از حکمتها و مصالح اجتماعی ازدواج بود، پس تعجبی ندارد به اینکه می بینیم اسلام تا به این اندازه به ازدواج اهتمام ورزیده و افراد را نسبت به انجام آن ترغیب و تشویق نموده است.

ضرورت های ازدواج

اکنون مطالبی خلاصه و گذرا درباره ضرورت های ازدواج از کتاب «تشکیل خانواده در اسلام» از دکتر علی قائمی خدمتستان عرض می نمایم.

ضرورت های فردی ازدواج

۱- پاسخ مثبت به فطرت است:

انسان بحکم فطرت دارای غریزه جنسی است، و همین امر ایجاب می کند که به دنبال ارضاء و اقناع آن

باشد.

۲- موجب بروز و تکامل استعدادهایست:

استعدادهای برای بروز و تکامل خود نیازمند محیطی امن و آرام هستند و ازدواج، آرامش و آسایش را برای جوان ایجاد می کند و استعدادهای آنان را به حرکت می اندازد و به آنان امکان می دهد که از آنها بهره برداری نیکو نماید.

۳- موجب امن و آسایش است:

اصولاً بلوغ، یعنی شکوفایی غریزه، چه برای پسر و چه برای دختر همراه با بحران و آشفتگی است، ازدواج این بحران را تسکین می دهد، برای جوان محیط امن و آرامش را ایجاد می نماید.

۴- موجب نجات از تنهایی:

به عقیده بسیاری از فلاسفه و دانشمندان، انسان موجودی مدنی الطبع و یا بالفطره اجتماعی است، بدین سان محتاج به پناه و یاور و نیز یاری دلداری است، که با او معاشرت نماید، در مسیر زندگی همراه و غمخوارش باشد، با او حرف بزند و در کنار او آرام گیرد.

ضرورت های اجتماعی ازدواج

۱- بقای نسل:

اجتماع برای ادامه حیات خود نیازمند به وجود نسل است، ازدواج این زمینه را فراهم می سازد.

۲- جلوگیری از فساد:

بسیاری از مفاسد و جنایات توسط افراد مجرد و یا کسانی که پیوند خانوادگی صحیحی ندارند صورت می گیرد، اینجاست که به اهمیت ازدواج و تشکیل خانواده پی خواهیم برد.

ضرورت های مذهبی ازدواج

۱- عامل حفظ پاکمانی است.

۲- عامل تکمیل ایمان است.

حفظ ایمان از این بابت است که ازدواج آدمی را از قید چشم چرانی ها، فحشاء و دیگر آلودگی ها مصون می دارد.

در پایان، از خداوند منان مسئلت دارم که جوامع اسلامی را از قید بی بندوباری و نابه هنجاری رهایی بخشد و اسباب ازدواج را برای مسلمانان مخصوصاً جوانان مهیا نماید.

۱- پاسخ مثبت به فطرت است:

انسان بحکم فطرت دارای غریزه جنسی است، و همین امر ایجاب می کند که به دنبال ارضاء و اقناع آن

بدگمانی و راه های درمان آن

این گونه اندیشه بد دارد، بدخواه بدگمان و بداندیش گویند.

۲. قلمرو بدگمانی

(الف) بدگمانی به خدا: بدگمانی نسبت به خدا، همان حالت یأس و نومیدی از رحمت واسعه الهی است، که از گناهان بسیار بزرگ، محسوب می شود.

انسان باید از عذاب الهی، یعنی باشد، ولی نباید از رحمت خدا، مایوس شود، او باید به وظایف خود، عمل کند، خلوص نیت داشته باشد، از گناهانش برترسد، و در عین حال به عفو و بخشش پروردگار امیدوار باشد.

(ب) بدگمانی به مردم: بدگمانی نسبت به مردم آن است که انسان نسبت به افراد جامعه بدون آن که واقعاً کار ناشایستی انجام داده باشند، فکر و خیال بد کند و به آن ترتیب اثر دهد. این نوع بدگمانی، همانند نوع اول (بدگمانی به خداوند) از صفات زشت و از جمله گناهان محسوب می

در آموزه های دینی به شخصی که دیگران را زشت می پندارد، بدگمان می گویند؛ از این رو به آنچه در متون اسلامی در این باره آمده است می پردازیم.

۱. معنای بدگمانی

بدگمانی در لغت به معنای سوءظن، بدخيالی، خيال و اندیشه بد کردن درباره دیگران آمده است. به عبارت دیگر، بدگمانی، آن است که انسان، درباره رفتار و گفتار دیگران، افکار و خیال های ناروا داشته و به آن ترتیب اثر دهد و آن خیال را به صورت یک واقعیت ببیند. به عنوان مثال، مردی را در حال گفت و گو بازنی دیده و به ذهنش خطور کند که این دو با هم رابطه نا مشروع دارند، گفت و گوی آنها، عاشقانه است و در عمل، با آن شخص، معامله یک انسان بدکار، بدعمل و بدچشم بکند و از او سلب اطمینان نماید. به چنین حالتی بدگمانی و به آن که درباره دیگران

انسانی از اسباب سوء ظن است. اما مسائلی که در طرف مقابل، (مظنون) سبب بدگمانی مردم را فراهم می‌سازد عبارت است از: الف) قرار گرفتن در جایگاه تهمت: گاهی بعضی از افراد خود را در معرض گمان بد مردم قرار می‌دهند؛ یعنی کارهایی می‌کنند که هر کسی مشاهده کند، درباره آنان گمان بد می‌کند. این کارها از نظر اسلام، مجاز نیست؛ زیرا در چنین صورتی، انسان با اراده خود، گمان بد دیگران را متوجه خود ساخته و مقدمات آن را فراهم نموده است.

روایت شده است که روزی رسول خدا (ص) با همسر خود، صفیه، دختر «حی بن اخطب» مشغول حرف زدن بود، مردی از انصار از آن جا عبور می‌کرد. رسول خدا (ص) او را صدای دو فرمود: ای فلانی! این زن، همسرم صفیه است (یعنی مبادا گمان بد به ذهن خطور کند). مرد انصاری گفت: ای رسول خدا! مگر ما جز گمان خوب، تصور دیگری نسبت به شما می‌توانیم داشته باشیم؟ حضرت فرمود: شیطان، همانند خون در بدن فرزند آدم جریان دارد و من ترسیدم بر تو وارد شود (یعنی نسبت به من سوء ظن پیدا کنی).

ب) همنشینی با اشاره: به طور معمول، انسان های بدکردار و شرور، نسبت به صالحان و درستکاران ساكت نیستند، بلکه می‌کوشند از آنان عیب جویی کنند و اگر ضعف کوچکی در آنان بیابند آن را بزرگ کنند و اگر نقطه ضعفی ندیدند برایشان بتراشند.

همنشینی با چنین افرادی سبب می‌شود انسان به افراد شایسته بدین شود و رفتار و تفکرات آنان واژگونه تفسیر و تحلیل گردد و کار نیک آنان زشت جلوه کند.

۵. زیان های بد اندیشه بدینی، پیامدهای نامطلوبی در زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد که برخی در زیر می‌آید:

الف) آثار فردی اول: مردم گریزی: زندگی اجتماعی بر اساس انس و الفت میان انسان ها و اعتماد متقابل است، اگر انسان ها به یکدیگر بدگمان شوند، اعتماد متقابل خدش دار می‌شود و انس و الفت به تنفر و دیگر گریزی مبدل می‌شود و فرد بدگمان از دیگران می‌گریزد، فاصله می‌گیرد و تنها می‌شود.

ج) بدگمانی به خود: بدگمانی نسبت به خود، آن است که انسان همواره خود را در برابر انجام حقوق خدا و بندگانش مقصّر ببیند. این نوع از بدگمانی، بر خلاف قسم اول و دوم، نه تنها گناه نیست، بلکه از اوصاف برجسته و از مزایای مؤمنان خالص است؛ زیرا موجب کوشش بیشتر در راه اطاعت و عبادت خدا می‌شود و انسان را از غرور و غفلت حفظ می‌کند.

۳. نکوهش بدگمانی در اسلام

بدگمانی، یکی از بیماری های خطرناک اخلاقی است. کسی که غبار بدگمانی، آینه دلش را پوشانده، دیگران را در آن زیبا نمی‌بیند و از درک واقعیت ها، ناتوان خواهد ماند. اسلام، پیروان خود را از این صفت زشت بر حذر داشته است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَبِرُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِنْمُ «ای کسانی که آیمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید؛ زیرا برخی از گمان ها، گناه است.

همچنین در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْأَفْوَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» چیزی را که به آن علم نداری (از روی ظن و گمان) ترتیب اثر مده که گوش و چشم و دل، همگی باز خواست می‌شوند.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: همانا خداوند، تجاوز به خون و مال را حرام شمرده و گمان بد بردن به مسلمان را اجازه نمی‌دهد.

۴. اسباب بدگمانی

چه کارهایی موجب بدگمانی دیگران می‌شود؟ به عبارت دیگر، اسباب بدگمانی، نسبت به دیگران چیست؟

در پاسخ این پرسش باید گفت: اسباب بدگمانی دو گونه است؛ گاهی در مورد شخص گمان برند و گاه در باره کسی که گمان بد نسبت به او می‌رود.

اما آنچه سبب بد گمانی برای فرد می‌شود عبارت است از:

الف) ابتلای انسان بدگمان به ضعف و ناهنجاری خاص، او را به گمانه زنی درباره دیگران وا می‌دارد. ب) ایمانی یا ضعف ایمان نیز سبب بدگمانی می‌شود.

ج) پستی درونی و دوری از اخلاق زیبا و شخصیت

دیگران را با خود مقایسه می کند، به بدگمانی چهار نشود.

پ) حمل کردن کار مسلمان بر درستی: قاعده کلی درباره افراد مسلمان این است فرد مسلمان ظاهر الصلاح، اندیشه بد ندارد و کار زشت انجام نمی دهد و به بی راهه نمی رود و به حکم اسلام از بسیاری رذایل و کارهای زشت پاک است. از این رو، مسلمانان کارهایی که از یکدیگر مشاهده می کنند، تا آن جا که ممکن است و توجیه قابل قبولی دارد باید آن را حمل بر صحت کنند و از حمل کردن اعمال و گفتار یکدیگر بر بدی پیرهیزند. این کار یکی دیگر از راه های مبارزه با بدگمانی است.

ج) پرهیز از شتابزدگی: یکی از راه های مبارزه با بدگمانی این است که اگر انسان درباره برادران مسلمان خود چیزی شنید فوراً قضایت نکند و ترتیب اثر ندهد، بلکه صبر کند تا آن خبر برای او تأیید و یا تکذیب شود. در صورتی که به طور اطمینان آوری تأیید شد، آن گاه ترتیب اثر دهد. د) تفکر درباره زیان های بدگمانی: یکی دیگر از راه های مبارزه با بدگمانی، تفکر در مورد زیان های فردی و اجتماعی آن است.

ه) مطالعه آیات و اخباری که در مذمت سوء ظن آمده است.

و) هرگاه به کسی سوء ظن پیدا کردید، در عمل هیچ تأثیر و نقشی به آن ندهید؛ بلکه سعی کنید با فرد مورد سوء ظن، رفتاری آمیخته با حسن ظن داشته باشید. در این صورت این خوب ناپسند، ضعیف شده و از بین خواهد رفت.

ز) بی اعتمایی به گمان های بدی که به ذهن می آید.

ح) توجه به فواید خوش بینی: سلامت ونشاط بدنی و روحی، جلب محبت و دوستی، زندگی شادتر و کاهش غم واندوه.

ت) توجه به مضرات بدینی از جمله: ترس، بخل، حرص، سلب اعتماد و زوال امنیت مردم، پراکنده شدن دوستان و آشنایان از اطراف فرد بد ظن، اشتها به داشتن مشکل روحی و روانی.

ی) استفاده از خود گویی های مثبت مثل: من خوش بین هستم، مردم دوست داشتنی اند.

ک) جمع آوری اطلاعات بیشتر در زمینه هی مورد سوءظن و به تعویق اندختن تصمیم وقضایت در مورد دیگران.

دوم: تباہی عبادت: بدگمانی به دیگران و ترتیب اثر دادن به آن، عبادت انسان را فاسد می کند و کوله باری از گناه برای انسان به ارمغان می آورد.

سوم هلاکت: بدگمانی یکی از بیماری های خطرناک روحی است و شخص بدین و بدگمان، همواره عذاب می کشد و آینه دلش بر اثر افکار و خیال های باطل تیره شده و از این رهگذر سلامت خود را نیز با گذشت زمان از دست می دهد و به واسطه یأس و نالمیدی ناشی از سوء ظن، خود را به هلاکت می رساند.

ب) آثار اجتماعی

اول عدم اعتماد متقابل: بدگمانی، روح اعتماد جمعی را خدشده دار کرده و امنیت اجتماعی را از بین می برد، به گونه ای که هیچ کس به دیگری اعتماد و اطمینان نمی کند. افراد با دیده خیانتکار به هم می نگرند و از هم دیگر می گریزند.

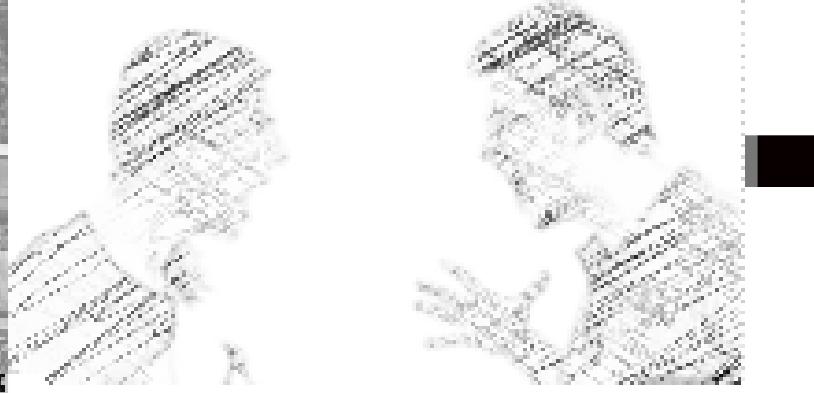
دوم فساد کارها و بر انجیختن دیگران بر شرارت ها: از جمله آثار بدگمانی این است که کارهای شایسته به فساد کشانده شود؛ زیرا بدگمانی، بی اعتمادی پدید می آورد و بی اعتمادی، واکنش های منفی را در دیگران بر می انگیزد و به جای انجام کارها از روی دلسوزی و علاقه، آنان را به برخوردهای تصنیعی- برای جلب اعتماد- یا به کار شکنی، مشکل تراشی و پیچیده ساختن انجام کارها و دار می سازد. به عبارت دیگر؛ بدگمانی، انسان های قابل اعتماد و درستکار را به استفاده از روش های نادرست می کشاند.

سوم تیرگی روابط دوستانه: بدگمانی نسبت به دوستان، سبب تیرگی روابط شده، دوستی و صمیمیت را در معرض زوال و نیستی قرار می دهد.

۶. راه های مبارزه با بدگمانی

برای بر طرف شدن بدگمانی، راه هایی وجود دارد که به شرح آن می پردازیم:

الف) اصلاح نفس: بدگمانی از افراد آلوده، شرور و بد طینت سر می زند؛ یعنی افراد فاسد و آلوده، دیگران را با خود، مقایسه می کنند و انعکاس رذایل خوبیش را در آنان می بینند، از این رو، همه را مثل خود و دارای خصلت خود دانسته، چنین می پنداشد که همه مثل او هستند. شخص بدگمان برای مبارزه با این حالت قبل از هر چیز باید به اصلاح عیب های خود بپردازد، تا اگر



محمدظاهر فقهی

برداشت هایی برگرفته از حدیث

ناسپاسی شوهر

(کفران العشیر)

و زیان و ضرر که بر اثر ناسپاسی شوهر گریبانگیر زن می شود را یادآوری کنم.

حضرت ابوسعید خدری (رض) روایت می کند که در روز عید فطر یا قربان، هنگامی به پیامبر (ص) به مصلی میرفت گذرایشان بر زنانی افتاد و فرمودند: ای زنان! صدقه بدھید، من بیشتر دوزخیان را زن دیدم. گفتند: ای پیامبر خدا به چه سبب؟ فرمودند: زیرا زیاد نفرین می کنید و قدر شناسی شوهر را ندارید.

من هیچ ناقص العقل و ناقص الدينی را ندیدم که مانند شما عقل و هوش مردان را بربايد . زنان گفتند: نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمودند: آیا گواهی زن، نیمی از گواهی مرد نیست؟. گفتند: درست است. پیامبر (ص) فرمودند: پس عقل شما ناقص است. آنگاه فرمودند: آیا اینگونه نیست که در عادت ماهانه نه نماز می خواند و نه روزه می گیرد؟ گفتند: آری. فرمودند: این هم از نقصان دینتان.

در روایتی دیگر با همین مضمون از عبدالله بن عمر و دیگر اصحاب نیز مروی است.

در روایتی از حضرت عبدالله بن عباس روایت شده که فرمود: از پیامبر شنیدم که فرمودند: وارد بهشت شدم، بیشترین اهل آن، فقرا بودند و از احوال جهنم مطلع شدم، بیشترین اهل آن زنان بودند.

برداشت ها:

اول: بدون شک معانی این احادیث واضح و روشن است که همه بر تحریم ناسپاسی شوهر دلالت می کند. خواه ناسپاسی حقوق صورت بگیرد یا ناسپاسی نعمت. زیرا تنها ارتکاب گناهان، سبب دخول جهنم است، چنانچه این احادیث این مضمون را تایید می کند .

از آنجا که رعایت حقوق در شریعت مقدس اسلام از اهمیت زیادی برخوردار است و از جمله این حقوق، حقوق متقابل زن و شوهر می باشد، بر آن شدم تا مقاله ای در این زمینه از استاد «بعدانی» ترجمه نمایم.

عن أبي سعيد الخدري قال: «خرج رسول الله في أضحي أو فطر إلى المصلى، فمر على النساء فقال: يا معشر النساء تصدقن فإني أرى كثراً من أهل النار، فقلن وبم يا رسول الله؟ قال: تُكثِّرن اللعن وتُكْفِّرن العلَمَ العشير، ما رأيت من ناقصات عَقْلٍ ودين أذهب للب الرجل الحازم من إحداكن، قلن: وما نقصان ديننا وعقلنا يا رسول الله؟ قال: أليس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل، قلن بلى، قال فذلك من نقصان عقلها، قال أليس إذا حاضت لم تصلِّي ولم تصم ، قلن بلى، قال: فذلك من نقصان دينها»، رواه البخاري .

عشیر به معنای معاشر (صیغه اسم فاعل) یعنی همدم و مراد از آن شوهر است که شریک زندگی و همدم زن است.

بنابراین گفته «ابن فارس» اصل لغت بر آمیزش و مداخله دلالت می کند و از این ماده دارای صیغه جمع نیست و جمع آن از باب معاشر می آید مثل: «هم معاشروک» و عشیر را همدم و همسر می گویند، زیرا با هم معاشرت و زندگی می کنند.

مراد از «کفران عشیر» نادیده گرفتن احسان و نیکی شوهر است، چون زنان نسبت به مردان ناسپاس تر هستند و عموماً شکوه و گلایه بیشتری می کنند و این امر موجب ناخرسندی خداوند می گردد و چون متأسفانه بسیاری از زنان مسلمان به این معضل گرفتارند، بر آن شدم تا فوائد و برداشت هایی از این حدیث تقدیم حضور خوانندگانی نمایم.

يا ايها الظالم في فعله

و الظلم مردود على من ظلم

الي متى انت و حتى متى

تشكو المصائب و تنسى النعم

اي كسى كه در رفتار و کردارت ستم کاري! نتيجه

ظلم و ستم بر ظالم و ستمکار برمي گردد.

تا کى و تا چه زمانی از مصائب شکایت مى کنى

و نعمت ها را از ياد مى برمي؟

برخى از علماء، اين دست روایات را از نگاه لفظ،

خاص و از حيث معنا، عام مى دانند، بدین معنا

كه خطاب آن به گروهی معین و مشخص اما

مفهوم آن عمومیت دارد.

هفتم: این قسمت حدیث: *تكفرن العشير*، (ناسپاسی

همسر را مى کنید) کفر در اینجا به معنای نافرمانی

و معصیت هست، چرا که بنا بر قواعد و ضوابط

عقیده و آنچه محققین بیان داشته اند مراد از کفر،

ظلم، فسق و غيره کفران و قدرنشناسی هست.

لفظ کفر همانطور که به انکار خداوند اطلاق مى

گردد، بر ناقدری احسان و نادیده گرفتن حق

نیز اطلاق مى شود، از این رو در زبان عربی به

ناسپاس نعمت «کافرالنعمه» مى گویند. لبید شاعر

می سراید: «في ليلة كفر النجوم غمامها» يعني در

شیی که ابرها ستاره ها را پوشاند.

امام بخاری در کتاب خود، بابی تحت عنوان «کفران

العشیر و کفر دون کفر» آورده است که ابوبکر ابن

عربی در شرح آن می نگارد: مراد مصنف بیان این

مطلوب است که چنانچه طاعات، ایمان نامیده می

شوند، همانطور معاصری هم کفر نامیده می شوند

اما این کفر، خارج شدن از آئین اسلام نیست و

مصنف، کفران العشير را از بین گناهان بطور ویژه

بیان کرد تا به نکته دقیقی اشاره کند و آن این

که پیامبر(ص) فرمودند: لو امرت ان تسجد لاحد

لامرت المرأة أن تسجد لزوجه. (اگر کسى را به

سجده برای دیگری دستور مى دادم حتما امر

می کردم زن شوهرش را سجده کند) در این

حدیث پیامبر(ص) حق شوهر را با حق خداوند

مقارن ساخته تا نهایت مبالغه را بیان فرماید، این

امر به این مضمون دلالت دارد که تقسیم و کوتاهی

در حق شوهر، کوتاهی نسبت به حق خداوند تعالی

است، که کفر تلقی می شود، اما نه کفری که

انسان را از اسلام خارج کند.

از اینجا روشن می شود که ناقدری و ناسپاسی گاه

بزرگی است و بر زنان مسلمان لازم است که به

حقوق همسران خویش توجه کنند و حق شناس

باشند و بدانند که انکار و نادیده گرفتن خوبیها،

نارواست و باید نیکی را به نیکی پاسخ گویند و

نسبت به خیر و نیکی دنیوی حریص و آزمند باشند

و برای همسران خود دعا کنند و قدرشان را بدانند

و رفتار و گفتارشان مصدق این شعر باشد:

«علامه ابن دقیق» می نویسد: پیامبر(ص) علت دخول جهنم را شکوه و ناسپاسی بیان کردند، که بر حرمت کفران و ناسپاسی دلالت می کند، چون این امر سبب دخول جهنم بیان شده است.

دوم: پیامبر (ص) بیشترین اهل جهنم را زنان معرفی کردند، تا هشداری باشد برای آنان که مورد خطاب قرار گرفتند و بدانند که هر زمان زیاد نفرین کنند و ناسپاس باشند، مستحق دوزخ خواهند گردید. پس در ضمیرشان نهادینه خواهد شد که این عمل گناه بزرگی است و باید از آن باز آیند.

این احادیث بیانگر این نیست که تنها سبب هلاکت و بریادی زنان، ناسپاسی و شگوه گری است، بلکه مبین این مطلب است که بزرگترین سبب هلاکت شان ناسپاسی است. پس پیامبر(ص) هشدار دادند که ناقدری همسر و عدم نیکی به او، مذموم است چرا که غالباً جماعت زنان بدی ها را به خاطر دارند و نیکی ها را به فراموشی می سپارند، ضمناً در این احادیث تشویق بر محافظت دین و اجتناب از همه گناهان، به ویژه ناسپاسی همسر شده است.

سوم: ناسپاسی و عدم قدرانی شوهر از گناهان کبیره به شمار می آید. امام نووی در ذیل این حدیث می فرماید: هماناً قدرنشناسی شوهر و نادیده گرفتن احسانش از گناهان کبیره محسوب می شود زیرا وعید به آتش جهنم علامت و نشانه بزرگ بودن گناه است.

همچنین علامه ابن حجر هیثمی می فرماید: بدون تردید در این قبیل احادیث وعید شدیدی بیان شده، پس لازم است که ناسپاسی زن نسبت به احسانات شوهر، از گناهان کبیره شمرده شود.

چهارم: از احادیث سابق بطور واضح و روشن مشخص می شود که مراد ما از کفران ، نادیده گرفتن احسان سنت چرا که گاهی مشاهده می شود که زنان گلایه زیاد می کنند، حتی اگر شوهر خوبی های فراوانی در حق همسر نماید، با اندک بهانه ای آماج گلایه های زیاد زن قرار می گیرد.

پنجم: ناگفته نماند، همه زنان ناسپاس و قدر نشناش نیستند، چرا که زنان مؤمن و با تقوایی هم وجود دارند که از خداوند می ترسند و مراعات می کنند.

ششم: ناسپاسی و نادیده گرفتن احسان، در مردان نیز یافته می شود، همانگونه که خداوند می فرماید: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَرَبِّهِ لَكُنُودٌ** (عادیات ۶). انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است.

امام حسن بصری در تفسیر این آیه مبارکه می فرماید: يعني مصائب و مشکلات را برابر می شمارد و نعمت ها را از ياد می برد.

شاعر عرب می سراید:

إن الكرييم إذا أراد وصالنا

أرعى أمانته وأحفظ غيه

أجزيه أو أثني عليه فإن من

لم يلف حبلاً واهياً رث القوى

جهدي فياً تى بعد ذلك ما أتى

أثنى عليك بما فعلت فقد جزى

وقتي شخص بزرگوار قصد ايجاد رابطه با ما را
داشتہ باشد، پس طناب دوستی ما را سست و
گسستنی نخواهد یافت.

امانتش را حفظ و در غیابش مراعاتش را می کنیم
پس از این هر چه می خواهد انجام دهد.

چرا که پاداشش را می دهم و یا ستایشش می
کنم و کسی که ستایش تو را کند، بدرستی پاداشت
را داده است.

فوائد احادیث

۱. جواز اطلاق لفظ کفر بر ناسیپاسی و چشم پوشی
نعمت و احسان. (البتہ کفری که خروج از ملت و
آئین نیست)

۲. انسان بر انکار نیکی و ناسیپاسی مورد موافذه
قرار می گیرد.

۳. معاصی و گناهان ایمان را ناقص می سازد، گرچه
انسان را به کفری که موجب دخول ابدی جهنم
است نمی رساند.

۴. ضرورت نصیحت و ععظ امام و پیشوای برای یاران
و پیروان ولزوم آن برای بزرگان و زیردستان و
تشویق آنان بر طاعات و عبادات.

۵. پرششگری دانش پژوه و پیرو، در رابطه با گفته
های استاد که معنایش واضح نیست مانند پرسش
حضرت جزله.

۶. جواز گفتن رمضان بدون نسبت و اضافت کلمه
شهر (ماه) گرچه برخی مانند علامه نووی آن را
ناروا می دانند.

۷. امام باید رفتار زیردستان خود را مورد بررسی
قرار دهد و به ایشان آموزش دهد و نسبت به
آنان خیرخواه باشد خواه مرد باشند و خواه زن.
صدقه سبب نجات از آتش جهنم است.

۸. سوال کردن از دیگران ناپسند نیست، بلکه
مستحسن و نیک است.

۹. مهلب می فرماید: خطیب باید در نماز عید
برای زنان جداگانه در خصوص مسائل خودشان
سخنرانی نماید.

۱۰. صدقه، کفاره گناهانی سنت که در بین مخلوقات
است.

۱۱. سخنان زشت و ناپسند مانند نفرین، سخنان از
روی خشم و ... از اموری هستند که عذاب را به
دبیل دارند.

۱۲. مذمت نفرین (نفرین: دعا برای طلب دوری
رحمت از دیگران است) و نفرین از گناهان و معاصی
 بشمار می رود.

۱۳. برابری عالم و استاد این حق وجود دارد که

شاگردان و دانش آموزان را گاه به گاه با لحن تن دند
و سخت مورد خطاب قرار دهد.

۱۵. برای امام و پیشوای ضروری است که در موقع
وعظ و سخنرانی، مردم را به طاعت و بندگی تشویق
کند و آنان را از ارتکاب گناه نهی نموده و عذاب
الهی را بیان کند.

۱۶. صدقه، نماز و استغفار، عذاب و خشم الهی را دور
می سازد.

۱۷. عظمت حقوق همسر.

۱۸. آتش جهنم محل عذاب آخرت است.

۱۹. جهنم الان خلق شده است. (این مذهب اهل
سنت است)

۲۰. مشروعیت خارج شدن به طرف مصلی و دستور
دادن امام به صدقه.

۲۱. بعضی از اهل تصوف استنباط می کنند که
جواز دارد که از ثروتمندان برای مستمندان و فقرا
درخواست کمک شود، البته مستمندان باید شرائط
خاصی داشته باشند (مثلًا توان کسب درآمد را
نداشته باشند)

۲۲. حضور زنان در نماز عید باید بگونه ای باشد
که از مردان جدا باشند.

۲۳. جواز سخنرانی و نصیحت زنان بطور اختصاصی.

۲۴. انکار نعمت حرام است.

۲۵. استفاده از خطاب عمومی به جای خطاب
خصوصی، زیرا عمومیت برای مخاطب قابل درکتر
و آسان تر است.

۲۶. عقل و فکر انسان ها متفاوت است.

۲۷. در این احادیث صفاتی همچون بزرگواری، گذشت
و نرم دلی پیامبر نمایان سنت.

۲۸. جواز گفتن جمله: پدر و مادرم فدایت باد.

۲۹. عامل و مسئول جمع آوری جووهات شرعی لازم
ست ملاحظت و نرمی داشته باشد.

۳۰. جواز صدقه دادن زنان از اموال شان بدون اجازه
شوهر و جواز مشخص کردن درصد مشخص از
اموال برای صدقه.

۳۱. مبادرت زنان صحابه به صدقه دادن زیورالات
و جواهرات شان دلالت بر جایگاه والای ایشان دارد
و بیانگر حرص و آزمندی ایشان در فرمانبرداری و
اطاعت از پیامبر است.

۳۲. تشویق بر قناعت.

۳۳. علامه عثیمین می فرماید: این احادیث بر لزوم
دوری از فتنه و بلای ثبوت تاکید دارد زیرا ثروتمندی
موجب سرکشی می گردد و ثبوت، صاحبش را بر
حق ناپذیری و غرور و تحقیر مردم و ... و می دارد.
۳۴. پرسش از احکام شرعی اشکالی ندارد.
منابع و مأخذ:

۱- صحیح خواری، ۲- صحیح مسلم، ۳- غریب الحديث خطابی، ۴- لسان العرب، ۵- الفائق فی غریب الحديث این سلام، ۶- فتح الباری، ۷- فیض القدیر، ۸- شرح نویی بر مسلم، ۹- الزواجر عن اقتراض الکائسر، ۱۰- آداب الشرعیه و المنج المزعیه، ۱۱- حکام الأحكام، ۱۲- التمهید این عبدالبریر، ۱۳- عددة القلایر، ۱۴- غذاء الالباب، ۱۵- شرح ریاض الصالجن، ۱۶- شرح الممتع عثیمین، ۱۷- حکام الأحكام شرح محمد الأحكام، ۱۸- شرح صحیح بخاری، ۱۹- إرواء الغلیل، ۲۰- ذنوب تدخل العبد فی اللعن

بازدیده اند



ما را دزدیده اند بی آنکه بدانیم

طالب: عبدالرحمن نوین

ما را دزدیده اند بی آنکه بدانیم.

چه سهل و آسان اسیر انگیزه هاشان شده ایم!

بوی مهر و دوستی را از مسلک ما بیرون کشیده اند.

پدر، پسر را نمی بیند، مادر با دختر غریب است.

.... هستیم بین هم اما وحودمان مجازیست.

آری! از همان سخن می گوییم که روان را از روان هایمان

گرفته، با خود چه کرده ایم؟

پیامک رفت و قلبی را، و تنی را به تاراج برد،

زندگی بوی اعتقاد نمی دهد، هر لحظه با کلیپی باوری

تغییر می کند.

شده ایم اسباب بازی دست دیگران،

بچه قبل از صدای پدر و مادرش صدای غریبه ها را می

شنود.

خانه ها دیگر مکان مناسبی برای تربیت و شکل گیری افکار

فرزند نیست تا تربیت شوند، یعنی فرزندی در خانه نیست

موبایل کوچکی شب تا صبح تزیق باور می کند بی آنکه

بدانیم.

ولی آن را پیشرفت تمدن می نامیم.

زنی کنار شوهر نشسته اما کسی دیگر را در صفحه موبایلش

می بیند، مردی عکس زن جوانی پشت صفحه لپ تابش

گذاشته... مضحک است!

تخریب مان کرده اند، بی آنکه بدانیم.

خانه خراب شدیم، هر کس هر طور می خواهد دارد بر ما

بنیای می کند. بنها یی از جنس سرگین های متعفن افکاری

پوچ و بی وجودان.

دخترت را مسموم رفتاری پس از این کرده اند و پسرت را بی

هدف به دنبال بی عفتی دختری روانه کوچه و بازار، هدف

اینگونه برایش تداعی می کند.

شب، روز، فیسبوک، واتس‌اپ، اینستاگرام و ...

آری! با همین اسباب بازی کوچک، با همین موبایلی که

پشتش هیچ فرهنگی برای اداره اش نگذاشتی فرزندت را

از خانه دزدیده اند.

روزی می رسد که فقط با شناسنامه ای کاغذی می توانی

فرزندت را به دیگران معرفی کنی، بی هیچ هویتی دیگر! او

دیگر فرزند تو نیست، چون دوستان و رسانه هاشخصیتش را

شكل می دهند.

باید گریست برای پدر و مادری که از روزگار فرزندشان فقط

روز نامگذاری اش را به یاد دارند و یدک می کشند، بی آنکه

بدانند هویت فرزندشان چیزیست جز نام او.

علامه ابوالحسن ندوی در یک نگاه

طالب: عبدالباسط مقدوست

علامه سید ابوالحسن علی ندوی در خانواده ای متدين در شبه قاره هند دیده به جهان گشود. پدر بزرگ ایشان حضرت علامه عبدالحق حسنی در زمینه تأثیف و تصنیف دارای مقام بلندی بودند. در عصری که سید ابوالحسن ندوی می زیستند، جهان اسلام و خصوصا هند در سیطره استعماره انگلیس بود، اما ایشان در محیطی رشد کرد که از پیامدهای استعمار به دور بود، فکر و اندیشه علامه ندوی، ایجاد نهضت اسلام و سر و سمان دادن به آن بود تا مجده و عزت حقیقی اسلام دوباره برگردد و در این راستا با قلم، سفرها و فعالیت های تبلیغی خود گام های بزرگی برداشت و سرانجام آفتاب عالم تاب علم و عملش در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۹۹ م. غروب کرد.

دکتر یوسف قرضاوی در مورد ایشان می فرماید: خداوند علامه ندوی را از اخلاقی نیکو و رفتاری شایسته برخوردار کرده بود.

علامه مفتی محمد تقی عثمانی می فرماید: خداوند ایشان را برای خدمت همه جانبه برگزیده بود.

تعزیه های تجملاتی

طالب: سلیمان سعادتی

روش دین اسلام بر فطرت است و در مورد تعزیه مبنای سنت و روش رسول الله (ص) این است که بعد از وفات مسلمانان، آشنازیان و همسایگان، اقوام و خویشاوندان خانواده مصیبت دیده را اکرام و پذیرایی نمایند، اما امروزه در همان لحظه ای که خبر وفات یکی از اعضای خانواده به گوش می رسد، زنگ خطر مصیبت بزرگتری از مصیبت وفات عزیزان به صدا در می آید و آن مصیبت، آمادگی برای پذیرایی از مهمانان است.

ما باید به پیامبر(ص) که الگو و اسوه ما در تمام امور هستند بنگریم که در چنین موقعی چه واکنشی داشتند. در واقعه شهادت عموزاده خویش جعفر طیار (رض) دستور دادند که «اصنعوا لآل جعفر طعاما فانهم قدجاءهم امرا یشغلهم»(ترمذی) برای خانواده جعفر عذا پزید، چرا که آنان مشغول و مصیبت دیده اند. پس به خاطر خواسته های نفسانی از راه و روش پیامبر(ص) تخطی و تجاوز نکنید و موجبات خشم و نارضایتی خداوند متعال و پیامبر(ص) را فراهم نسازید.

پکنون سفر

عصرت الله تیموری

می ساید:

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
صوفی نشود صافی تا درنکشد جامی

متاسفانه در نگاه بعضی افراد، سفر یعنی رهایی از قمام قیود و بندهای فرهنگی و اجتماعی که قبل از سفر به نحوی اجبارا ملزم به رعایت آنها بوده است. برخی گاهها با رفتار و برخورد ناشایست خود در هنگام سفر، با دیگر فرهنگ‌ها و قومیت‌ها، سعی در خود ابرازی دارند، غافل از این مهم که خود آنها معرف و سفیر فرهنگی قوم و شهر خود در دیار مقصد هستند. همچنین متاسفانه بعضی از ما در سفر به بهانه‌های واهی در مسائل عبادی و دینی خود کوتاهی می‌ورزیم.

از این رو ذکر چند نکته در این زمینه خالی از فایده نخواهد بود:

۱- سعی کنیم جایی برای سفر انتخاب کنیم که علاوه بر راحتی جسم و ایجاد خاطرات خوش، بار فرهنگی و معنوی هم داشته باشد. فرد مؤمن با نگریستن به هر طرف و دیدن هر چیزی، جلوه‌ای از رحمت ایزد را در آن به نظره می‌نشیند و از رؤیت آن به عظمت جلال و قدرت باری تعالی پی می‌برد، چنانچه خداوند در مورد صفات بندهان خاص خود می‌فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاحْتِلَافِ الْلَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَقَعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بِاطِّلَالٍ سُبْحَانَكَ فَقَنَ عَذَابُ النَّارِ ، رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (مسلسل در آفرینش (عجیب و غریب و منظم و مرتب) آسمانها و زمین، و آمد و رفت (پیاپی)، و تاریکی و روشنی، و کوتاهی و درازی) شب و روز، نشانه‌ها و دلائلی (آشکار برای شناخت آفریدگار و کمال و دانش و قدرت او) برای خردمندان است. کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه‌ی اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند و درباره‌ی آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهزه‌انگیز و اسرارآمیز) آسمانها و زمین می‌اندیشند (و نقشه‌ی دلربا و ساختار حیرتزای آن، شور و غوغائی در آنان برمی‌انگیزد، و به زبان حال و قال می‌گویند): پروردگار! این (دستگاه شگفت‌کائنات) را بیهوده

تعطیلات شیرین ترین بخش زندگی ایرانی جماعت هست، و به برکت دعا بزرگترهای ما که می‌گفتند: شاد باشی فرزندم، تعطیلات، این پدیده شادی بخش هم در زندگی ما به وجود دارد. تا دلت بخواهد، هنوز از خستگی این یکی در نیامده ای که باید به استقبال تعطیلات دیگری بروی.

ظاهرالامر تعطیلات رسمی درج شده در تقویم - گچه رکورددار دنیا هستیم - تعداد شان نسبت به تعطیلات واقعی کم است. اما به قول وزیر دربار طنز «قهوه تلخ» خطاب به سفیر فرانسوی: ما ایرانی‌ها یک ماه قبل از نوروز و یک ماه بعد از آن تعطیل هستیم. و این گفته در مورد قمام تعطیلات صدق می‌کند چه آنکه معمولاً ما چند روز قبل از هر تعطیلات را به مقدمه چینی و بحث و مباحثه در مورد تعطیلات هنوز نیامده سپری می‌کنیم و چند روز بعد از تعطیلات را هم به تعریف مفصل یا مجلل تعطیلاتی که گذشته، می‌پردازیم.

قطعاً توجه کردید که فرهنگ کوچه بازار ما به گونه ایست که به کوچکترین بهانه‌ای در صدد آنیم تا به مخاطب خود بفهمانیم که ما به تفریح رفته ایم. به عنوان مونه: آقای «الف» امسال تعطیلات به شیراز رفته است. از سفر برگشته و رفته نانوایی نان بگیرد. از قضا، یکی از مشتری‌ها، خرد ایرادی به نان‌ها می‌گیرد. سریعاً و بدون هیچ گونه مقدمه ای آقای الف می‌گوید: آقا! ما امسال با خانواده رفیتم شیراز، جایی نگه داشتم تا برم از نانوایی نون بگیرم. واقعاً حلالشون! چه نونی داشتند. از برخورد مردم و بوق زدن‌ها و دیگر بهانه‌ها برای یادآوری و تحلیل، تا دلتان بخواهد در همیان مان داریم. اینک می‌خواهم چند توصیه ای پیرامون یک سفر خوب و دلچسب یاد آور شوم.

چنانچه گفتم، سفر یکی از جذاب ترین بخش‌های زندگی هر فرد هست و سفر و دیدن امکنه و جاهای تاریخی - تفریحی، درس‌های زیادی برای هر فرد دارد چون می‌تواند با فرهنگ اقوام گونا گون آشنا شود و به عوامل صعود و سقوط هر ملت پی برد. آری! سیاحت و سفر بود که توانست آثار ماندگاری چون گلستان و بوستان سعدی را برای بشر به ارمغان آورد.

خود سعدی در مورد تاثیر سفر بر رفتار و کردار شخص

بر داشتن باشیم

اینکه فرد خود و قومیتش را از سایرین برتر دانسته و به دیگر روش و منش ها نگاهی استهzae گونه داشته باشد. اخوت و برادری از جمله پیام هایی است که اسلام به عنایین متعدد و با الفاظ گوگون بدان امر نموده است و در سوره حجرات بعضی از عوامل از بین برنده‌ی آن را ذکر نموده که یکی از آن ها استهzae و به سخره گرفتن دیگران اعم از شخصیتی یا فرهنگی می‌باشد. آنجا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخِرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَى أَن يُكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِسَاءٍ عَسَى أَن يُكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَأْمُرُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابِرُوا بِالْأَلْقَابِ يُبَشِّرُ اللَّاسُمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتَبَّعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهzae کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهzae کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و هم‌دیگر را طعنه نزنید و مورد عیجوئی قرار ندهید، و یکدیگر را بـالـقـابـ رـشتـ و نـاـپـسـنـدـ مـخـوـانـیدـ و مـنـاـمـیدـ. (برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه‌آلود (دال) بر قسم‌خواه، و طعنه زدن و عیجوئی کردن، و به القاب بد خواندن) گفت و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار، و با خردگیریها، و ملقب گرداندن مردم به القاب رشت و توهین‌آمیز، به دیگران ظلم می‌کنند). «و یا حتی اگر به معابد و کنیسه‌ها و عبادت گاه‌های سایر ادیان هم سر زدیم، مبادا باد به غبغب اندادن و به معبوادن و شعائر دینی آنها، هر چند که از نظر جهان بینی ما باطل و محکوم به عدم صحت می‌باشند، ناسزا گفته و یا کوچکترین اهانتی بکنیم و این فرموده پروردگار سـتـ کـهـ اـمـرـ نـمـوـدـهـ: «وَلَا تَسْبِبُوا الَّذِينَ يَذْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيُسْبِبُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَّا هُمْ تُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ إِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (ای مؤمنان!) به معبدوها و بتھائی که مشرکان بجز خدا می‌پرسند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند) و تجاوز کارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند. همان گونه (که معبدوها و بتھا را در نظر اینان آراسته‌ایم) برای هر ملتی و گروهی کردارشان را آراسته‌ایم. (هرکسی کار خود را زیبا می‌بیند. بزهکار بر اثر تکرار گناه قبح آن در نظرش زدوده می‌شود

و عبت نیافریده‌ای؛ تو منزه و پاکی (از دست یازیدن به کار باطل!)، پس ما را (با توفیق بر انجام کارهای شایسته و بایسته) از عذاب آتش (دوخت) محفوظ دار).

چنانچه شاعر نیز با تأسی از انوار این آیات می‌سراید:
هر گل و برگی که هست، یاد خدا می‌کند

بلبل و قمری چه خواند، یاد خداوندگار
برگ درختان سبز، پیش خداوند هوش

هر ورقی دفتریست، معرفت کردگار
یا آنجا که بباباطاهر واله و شیدای دوست شده می‌گوید:

به صحرابنگرم صحراء ته وینم
به دریابنگرم دریا ته وینم

بهر جابنگرم کوه و در و دشت

نشان روی زیای ته وینم
۲- تا حد امکان سعی شود قبل از سفر نسبت به شهر
مقصد اطلاعات کافی و وافی بددست آورده و نسبت به
پیشینه‌ی فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی آن سرمیمین و آن
قوم معلوماتی حاصل کرده، چرا که ابتدایی ترین وجه تباین
دو قوم، اختلاف ارزش‌ها می‌باشد. چنانچه خداوند متعال
در مبحث خلقت انسان و تنوع قومی و فرهنگی می‌گوید:
«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَرَّةٍ وَجَعَلْنَاكُمْ شَعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارِفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ إِنْقَاقُكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»، (ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم، و شما را تیره قبیله نموده‌ایم
تا هم‌دیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود، و در پیکره‌ی جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متفق‌ترین شما است. خداوند مسلمان‌آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما، و از حال همه‌کس و همه چیز) است).

۳- پاییندی به نماز‌های یومیه و اهتمام به تلاوت قرآن و اذکار روزانه. این نکته به نحوی پر واضح هست که هیچ کس نسبت بدان نا‌آگاه نبوده و بی‌توجهی بدان‌ها زینده مسلمان نیست.

۴- اجتناب از اهانت به دیگر فرهنگ‌ها و قومیت‌ها، اقوام و مذاهب: خود ابرازی یک از معضلات فرهنگی هست،

بوده و می تواند خطر آفرین باشد، اما نکته دیگری که از دید بسیاری از ما مغفول مانده اینست که سهل انگاری و یا نادیده گرفتن قوانین راهنمایی و رانندگی گناه نیز می باشد، در این زمینه من تازه به مکتب رفته عنان مطلب را به نوشته استاد مفتی محمد تقی حفظه الله می سپارم. ایشان می نویسند: مراجعات نکردن قانون راهنمایی و رانندگی به چندین اعتبار گناه است: یکی به اعتبار اینکه خلاف وعده عمل کردن است. دوم به این اعتبار که زیر پا نهادن قانون راهنمایی و رانندگی که ایجاد نظم و ترتیب و پیشگیری از حوادث و سوانح می باشد را مضمحل می سازد اگر زیر پا گذاشت قانون راهنمایی و رانندگی به کسی ضرر برسانید مسئولیت آن در دنیا و آخرت بر عهده شما می باشد. (خطبه های اصلاحی تربیتی ۳/۱۰۵)

در پایان شعری از شیخ اجل سعدی پیرامون وصف بهار را به عنوان حُسن ختم مرور می کنیم:

باد بهاری وزید، از طرف مرغزار
باز به گردون رسید، ناله هر مرغزار

سر و شد افراخته، کار چمن ساخته
نعره زنان فاخته، بر سر بید و چنار

گل به چمن در برست، ماه مگر یا خورست
سر و به رقص اندست، بر طرف جویار

شاخ که با میوه هاست، سنگ به پا می خورد
بید مگر فارغست، از ستم نابکار

شیوه نرگس بین، نزد بنفسه نشین
سوسن رعناء گزین، زرد شقایق بیار

خیز و غنیمت شمار، جنبش باد ربيع
ناله موزون مرغ، بوی خوش لاله زار

هر گل و برگی که هست، یاد خدا می کند
بلبل و قمری چه خواند، یاد خداوندگار

برگ درختان سبز، پیش خداوند هوش
هر ورقی دفتریست، معرفت کردگار

وقت بهارست خیز، تا به تماشا رویم
تکیه بر ایام نیست، تا دگر آید بهار

بلبل دستان بخوان، مرغ خوش الحان بدان
طوطی شکرفشان، نقل به مجلس بیار

بر طرف کوه و دشت، روز طواوفست و گشت
وقت بهاران گذشت، گفته سعدی بیار

و بر اثر وسوسه هی شیطان و نفسانی زشت زیبا جلوه گر می گردد. به هر حال) عاقبت بازگشتشان به سوی خدایشان است و خدا آنان را از آنچه کرده اند آگاه می سازد (و پاداش و پادافره نیکان و بدان را خواهد داد.

۵ - کمک رسانی و همدردی با دیگران: هیچ مسیری بدون خطر نیست، قطعاً در هر راهی افتاده ای هست که نیاز دارد شما دست او را بگیرید. چنانچه باری تعالی در راه ماندگان را یکی از مستحقین زکات و افراد قابل ترحم می داند و فرمان می دهد: «وَآتِ الْأَقْرَبَ حَقَّهُ وَالْمُسْكِنَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبْدِرْ تَبَذِيرًا»، «حق خویشاوند را (از قبیل: صله‌ی رحم و نیکوئی و موذت و محبت)، و حق مستمند و وامانده‌ی در راه را (از قبیل: زکات و صدقه و احسان)، بپرداز، و به هیچ وجه باد دستی مکن. » و با اندک تاملی در سیره نبی رحمت نیز به این مهم می توان دست یافت که یکی از حقوق راه گرفتن دست در راه ماندگان و گم شدگان هست، آنجا که در مورد حقوق راه به یاران خویشن فرمودند: «أَنْ تَعْصُمُوا الْبَصَرَ وَتَهْدُوا الْفَضَالَ وَتَرْدُوا السَّلَامَ» «از جمله حقوق راه فروبستن چشمان و راهنمایی کردن گم کرده راه و جواب سلام را دادن، می باشد. »

۶ - حفظ محیط زیست و طبیعت. رعایت نظافت و حفظ محیط از ابتدایی ترین دستوراتی است که اسلام بدان تشویق نموده و حتی آن را بخشی از دین و ایمان بر شمرده است و جدای از آن، عقل سليم نیز بدان حکم می نماید، چرا که زیبایی و تمیزی، خواسته و مطلوب هر اندیشه پاک هست. بر هر فرد ضروری است که نسبت به پیرامون خود احترام بگذارد و در حفظ طبیعت اعم از کوه و جنگل و دریا کوشا باشد. نبی رحمت فرمودند: بُنِيَ الدِّينُ عَلَى النَّظَافَةِ (دین بر نظافت و تمیزی بنا نهاده شده است) یا در روایت ترمذی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ يُحِبُّ الطَّيِّبَ، نَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظَافَةَ، كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكَرَمَ، جَوَادٌ يُحِبُّ الْجُودَ، فَنَظَفُوا أَرَاهُ قَالَ - أَفَنِيَتُكُمْ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» «خداوند پاک است و مال پاک را دوست دارد، و پاکیزه هست و پاکیزگی را دوست دارد، بزرگوارست و بزرگواری را می پسندد، بخشندگی هست و بخشندگی را دوست دارد، اطراف خانه هایتان را تمیز نگه دارید. و به یهود مشابه ننمایید»

۷ - رعایت کردن نکات ایمنی و پاییندی به قوانین راهنمایی و رانندگی: از قدیم گفته اند: احتیاط شرط عقل هست. و به گفته پروین اعتصامی:

مرو راهی که پایت را بینند

مکن کاری که هشیاران بخندند
از این رو احتیاط در سفر و حفظ نکات ایمنی و پاییندی به قوانین راهنمایی و رانندگی لازمه یک سفر جذاب و جالب هست. قطعاً همه می دانیم که بی توجهی به قوانین و فرامین راهنمایی و رانندگی نشأت گرفته از ضعف فرهنگی



ماه مبارک آمد

شهر نزول قرآن ماه مبارک آمد
 تبریک ای مسلمان ماه مبارک آمد
 از بهر بند شیطان ماه مبارک آمد
 یا اهل دین و ایمان ماه مبارک آمد
 با خوان جود و احسان ماه مبارک آمد
 بر عاصیان به غفران ماه مبارک آمد
 آمرزش گناهان ماه مبارک آمد
 از کرده عذر خواهان ماه مبارک آمد
 با یا رحیم و رحمان ماه مبارک آمد
 آخر نجات نیران ماه مبارک آمد
 با الـواع به پایان ماه مبارک آمد

حمد خدای سبحان ماه مبارک آمد
 ماهی عجب مبارک سرتا به پا تبارک
 از حق پیام آمد شهر صیام آمد
 ای طالبان رحمت ای مقبلان امت
 مهمان شوید خدا را شد میزبان شما را
 حق آمد از در لطف دیگر محور تأسف
 بردار سرزنش خواه از خدا به خواهش
 دیگرنہ وقت بازی است هنگام چاره سازیست
 وقت صلات و تسبیح برپای شد تراویح
 آوّله به رحمت او سلطه مفتر
 با مرحا به هر جمع با الفراق چون شمع

هر چند نه ایم «بسم» در بندگیش قابل
 از خجلت گناهان ماه مبارک آمد

شعر از شاعر معاصر تایباد:
 استاد غلامعلی تیموری(بسم)



ANVAR

الله
رسول مُحَمَّدٌ

